شماره ۴۴
دوره اول
دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر:
چند اصطلاح ص ۴
داستان "پتو" ص ۵

خلق مصر با تشکیل جبهه متحد خلق برای سرنگونی رژیم سادات خائن بپا خاسته است

در آستانه تشکیل دولت

باصدور حکم نخست وزیری آقای محمد علی رجائی، امید است که کار انتخاب وزیران بزودی سرانجام پذیرد و هیئت دولت با ارائه یک برنامه سنجیده و عملی به مجلس شورای اسلامی، آنچنان که موافق خواست های بحق توده های مستضعف و در راستای پیشبرد و گسترش و تحکیم دستاوردهای انقلاب باشد، مشغول به کار شود. این دولت، با برخورداری از پشتیبانی اکثریت قاطع مردم با اتکاء به تأیید امام و در همکاری سازنده با مجلس و ریاست جمهوری، باید بتواند نیروی عظیم ملت را برای غلبه بر دشواریها و پی ریزی ایرانی مستقل و آباد و متکی به خویش در عمده ترین زمینه های تولید صنعتی و کشاورزی بسیج کند، باید بتواند کار سازندگی کشور را که تأخیربردار نیست سازمان دهد. پس از یک سال و نیم درهم ریختگی امور و ازهم پاشیدگی قدرت، اکنون وقت کار روحدت و انضباط انقلابی به رهبری قدرتی یگانه برخاسته از بطن انقلاب است. و جای طفره و تعلّل، جای تعصب و انحصار طلبی، جای پافشاری در ستیزه های گروهی نیست. خطر در آستانه خانه ما ست. تمرکز نیروی نظامی آمریکا و متحدانش در آبهای خلیج و افزایش مداوم شمار تفنگداران دریایی تهدید مستقیمی به استقلال و تمامیت ارضی ایران است. و آنچه این خطر بیرونی را تقویت می کند، سرخوردگی و رمیدگی از انقلاب است که در بخشی از مردم ریشه می دواند و آنان را به سرنوشت انقلاب بی تفاوت می سازد. نباید گذاشت که این جریان منفی دوام یابد. و این جز با کار برنامه ریزی شده و پیگیر در محیطی امن میسّر نیست. همین که کار سازنده در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی توده ها آغاز شود و نیروهای عاطل مانده بازو و مغز و اراده شان در بازسازی کشور شرکت داده شود، شور و تلاش انقلابی بار دیگر آنان را فرا خواهد گرفت، چنانکه تا پای جان از انقلاب و از سرزمین خود پاسداری خواهند کرد. در آن صورت، هیچ توطئه ضد انقلابی در داخل و هیچ تجاوزی از خارج نخواهد توانست انقلاب را سرکوب و استقلال کشور را پایمال کند.

صفحه ۸

م. ا. به آذین

گواهی چشم و گوش
۷

یکشنبه هشتم تیر.

امروز فراغتی هست. مهمانداران دیگر رساندن مهمانان به فرودگاه و ترتیب کار پرواز شان به کشورهای خود هستند. تا ظهر کسی به سراغم نمی آید.

پس از چاشت، به باغ بزرگ اقامتگاه مان می روم. چمن سبز، با حاشیه های شمعدانی و بوته های گل سرخ. یکی دو درخت زرد آلو نیز، با میوه های نادری که لای برگها رو نهفته اند. و در دو سوی خیابانها، چنارهای بلند که بر سایه نرم و سبک شان آفتاب گویی گرد زر پاشیده است. با زوان سفید درهم رفته شان، آن بالا، با توده های سبز روشن برگ، طاق گونه ای درست کرده اند.

هوایی نه چندان گرم، خاموشیی مهربان. و در وراد ور، نسیمی بی شتاب.

به اطاق خود برمی گردم. چند سطر یادداشت شاخ و برگ ریخته: فشرده آنچه دیده ام و شنیده ام. و این، از سالهای وحشت گذشته، عادتی است در من که در دفتر خود به اشاره ای ـ و گاه رمزی ـ بس کنم. و نمی دانم آیا، در چند روزی که هنوز از عمر باقی است، انگیزه ای برای ترک این عادت خواهم یافت؟

صفحه ۴

در هفته گذشته...

اعزام ۱۸۰۰ تفنگدار دریائی آمریکا به منطقه خلیج فارس. تعطیل عملی سفارت انگلیس با فراخواندن تعداد مهمی از کارمندان آن به انگلستان. حضور نمایندگان کشورهای جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) و ژاپن در برابر رئیس مجلس شورای اسلامی ایران و تسلیم تقاضای (بخوان اولتیماتوم) مشترک به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی درباره "آزادی جاسوسان آمریکا" و "پرهیز از تجاوز به قوانین بین المللی". تقویت دولتهای مخالف انقلاب ایران بویژه عراق از جانب امپریالیسم آمریکا: تحریک خانها و برخی از سران عشایر در مناطق مختلف کشور، بمب گذاریهای مکرر برای ارعاب مردم و ناامن جلوه دادن کشور، به تکاپو درآمدن "دارودسته" خلق مسلمان در آذربایجان، حملات افسار گسیخته بعثیهای عراق به نقاط مرزی غرب کشور، یورش گسترده عوامل ضد انقلاب به کتاب فروشی ها برای ساختن طعمه تبلیغاتی

صفحه ۸

مائوئیسم، یک تئوری کاذب در جنبش کارگری

الف. پویا ۴

سرشت تضادهای درون رهبری مائوئیستی

بحران مائوئیسم در وجود تضادهایی در درون خود رهبری مائوئیستی رخ می نماید.

مائوتسه دون نزدیک ترین یاران خود را تحت پیگرد و فشار قرار داد. گروه لیوشائوچی در جریان "انقلاب فرهنگی" (۱۹۶۹) و گروه لین پیائو در سال ۱۹۷۳ تصفیه شدند. پس از مرگ مائو گروه معروف به "باند چهار نفری" دستگیر شدند. در جریان انقلاب فرهنگی پیروان لیوشائوچی رئیس جمهور خلق چین و دبیر کل حزب کمونیست چین تصفیه شدند.

مائو و یارانش از میان دو "ابرقدرت" اتحاد شوروی را دشمن شماره یک چین می دانستند حال آنکه لین پیائو برعکس، در مقابل این تز موضعی انتقادی داشت و ایالات متحده آمریکا را دشمن اصلی کشور می دانست.

قربانی بعدی جانشین مائو یعنی لین پیائو بود.

یک تهاجم جمعی، ایدئولوژیک و سیاسی در انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس براه افتاد. انتقاد از کنفسیوس، به گفته هواکوفنگ حمله پوشیده علیه چوئن لای بود (۱).

پس از مرگ چوئن لای مواضع "چپ روها" بطور موقت تحکیم پیدا کرد. آنها در موارد متعدد، حتی پیش از مرگ چوئن لای، کوشیدند ضربات خرد کننده ای بر مواضع جناح "پراگماتیست" (مصلحت گرا) رهبری حزب وارد کنند. نشریات مائوئیستی پس از مرگ مائوتسه دون کوششهای نافرجام وانگ ـ هنگ ون را در سال ۱۹۷۴ برای تحریک مائو علیه چوئن لای و دن سیائو پینگ یادآوری

صفحه ۸



جبهه ملی مصر در آوریل سال جاری مسیحی در شرایطی که رژیم سادات از نظر داخلی و خارجی به انزوای هرچه بیشتر کشیده می شد، در بیروت تشکیل شد. دبیر اول این جبهه سعد الدین شاذلی، فاتح کانال سوئز است که تا جنگ اکتبر ۱۹۷۳ رئیس ستاد ارتش مصر بود. اما سادات او را به تدریج کنار گذاشت. وی در سال ۱۹۷۸ به مخالفان علنی "سیاست درهای باز" پیوست. وی چندی پیش در مصاحبه با مجله فرانسوی آفریک ـ آزی گفت: "این جبهه حاصل یک سال و نیم تلاش نیروهای مبارز در مصر است و چیزی نیست جز فریاد پرخروش نیروهایی که در راه تشکیل یک سازمان واحد از مخالفان رژیم فعالیت می کنند. این جبهه دربرگیرنده وسیع ترین جریانهای سیاسی و مخالفان رژیم سادات است. جبهه ملی مصر در خارج بازتاب اتحاد اکثریت نیروهایی است که در داخل کشور به فعالیت مخفی مشغولند."

تشکیل جبهه ملی مصر یکی از مسائل عمده مورد گفتگو در کنگره حزب اتحاد ملیون ترقیخواه بود که در ۱۰ آوریل ۱۹۸۰ در قاهره برگزار شد. حزب اتحاد ملیون ترقیخواه که اعضاء آن بین ۱۶۰ هزار تا ۲۰۰ هزار تخمین زده میشود

صفحه ۲

کمپلکس نظامی ـ صنعتی و سیاست خارجی ایالات متحده

وقایع سال ۱۹۸۰ به وضوح نشان داد که امپریالیسم از مسابقه تسلیحاتی و وخامت اوضاع جهان دست برنداشته و همواره با اقدامات گوناگون تجاوزکارانه صلح و امنیت جهان را بخطر می اندازد.

در جهان سرمایه داری محافل با نفوذی وجود دارند که به درگیری های سیاسی و نظامی در سیستم جهانی سوسیالیسم و امپریالیسم عشق می ورزند. این محافل گمنام نیستند. آنها به محافل ها را امپریالیسم و بخصوص به انحصارات نظامی ـ صنعتی تعلق دارند. این محافل ارتجاعی برخورد از "موضع قدرت" را اساس سیاست خارجی قرار داده، سعی دارند با تیره نگاه داشتن روابط بین المللی به تشدید مسابقه تسلیحاتی بیش از پیش بیفزایند.

در این اواخر آنها در استراتژی خود طرح استقرار سیستم جدید سلاحهای بالستیک ـ هسته ای با برد متوسط را در اروپا پیش کشیده اند. این سلاح های جدید موشکهای پرشینگ (۲) و موشکهای "کروز" هستند. آنها اجرای این طرح را نشانه علاقه مندی ایالات متحده آمریکا به تأمین امنیت در اروپای باختری اعلام میدارند، در صورتی که این طرح صرفا به وخامت اوضاع در قاره اروپا و سراسر جهان خدمت می کند. در اینجا باید یادآور شد که پرشینگ فرمانده نیروهای اعزامی آمریکا به

صفحه ۷

مسایل جبهه متحد ضد امپریالیستی در هند

نوشته: اُ. و. مارتیشن

ترجمه: جلال علوی نیا

در میان گرایشهای ایدئولوژیک و سیاسی که پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه در جنبش آزادیبخش ملی هند پدید آمد، گاندیسم جای مهمی را اشغال می کند. اگر بگوییم که برای جنبش کمونیستی هند مسئله جبهه متحد کلیه نیروهای ضد امپریالیستی عمدتا در موضعگیری آنها در قبال گاندیسم خلاصه می شد، اغراق نگفته ایم. این امر به دلیل نفوذ سیاسی فراوان و شالوده اجتماعی گسترده و ناهمگن آن بود. تعیین نگرش علمی و مارکسیستی در قبال گاندیسم، کار ساده ای نبود.

گاندیسم از اعماق حیات ملی هند، از

صفحه ۶

بقیه خلق مصر با تشکیل جبهه ...

بفعالیت نیمه‌مخفی و مؤثر در مصر مشغول است. در اعلامیه نهایی اولین کنگره این حزب مانند کار پایه جبهه ملی مصر آمده است:
"آینده مصر به فعالیت و شایستگی جنبش مخالفان در بی اثر ساختن سیاست اشتباه‌آمیز رژیم و نیز تأمین استقلال ملی کشور، بازیابی مجد در مقام آن در جهان عرب و بهره‌گیری صحیح از منابع اقتصادی کشور بستگی دارد".

حزب اتحاد ملیون ترقیخواه و جبهه ملی مصر از نظر برنامه و وفاداری به دستاوردهای ضد امپریالیستی دوران ناصر، نزدیکی بسیار زیادی دارند. در هر دو سازمان جریانهای عمده یعنی طرفداران ناصر، مارکسیست‌ها، ملی‌گرایان و مسلمانان مترقی فعال هستند. مسلمانان مترقی بویژه از انقلاب اسلامی ایران الهام میگیرند و در ماههای گذشته بفعالیت‌های سیاسی چشم‌گیری دست زده‌اند.

تشکیل جبهه ملی مصر و نیز جهت‌گیری کنگره حزب اتحاد ملیون ترقیخواه، کار پایه مشترکی برای طیف وسیعی از نیروهای مخالف رژیم بوجود آورد. و به آنان پشت‌گرمی سازمانی میدهد.

اعلامیه تشکیل جبهه ملی مصر

میهن پرستان مصر و ملل عرب متحد شوید!

خلق مصر، این خلق عرب و فرهنگ آفرین با تاریخ غنی ضد استعماری خود به علت واپس‌ماندگی ملی که در زمان سادات در نتیجه تجدید رابطه با دشمن صهیونیستی به نقطه اوج خود رسیده است به نمایندگان سازمانها، جریانهای سیاسی و شخصیت های میهن‌پرست که در چهارچوب جبهه ملی مصر گرد آمده‌اند مأموریت داده است، اعلامیه زیر را صادر کنند:

ما امضاءکنندگان زیر: نمایندگان جریانهای سیاسی، احزاب و نیز میهن‌پرستان مستقل در خارج از کشور براساس اصول زیر برای تشکیل جبهه ملی مصر به توافق رسیده‌ایم: کلیه سازمان‌های شرکت کننده در این جبهه از استقلال سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی در خارج از چارچوب فعالیت جبهه ملی مصر برخوردارند و به فعالیتهای سیاسی خود در داخل و خارج مصر ادامه می‌دهند.

اولا هدف اساسی جبهه به کار گرفتن تمام قدرت خود برای سرنگون ساختن رژیم فعلی مصر است.

دلایل زیر حقانیت این هدف را توجیه می‌کند:

۱- رژیم موجود مصر به علت نزدیکی و همکاری با صهیونیسم و امپریالیسم مشروعیت خود را از دست داده است و در جهت مخالف خواسته‌ها، علائق، اهداف و حیثیت ملت مصر عمل می‌کند. این سیاست خیانت به هزاران شهید مصر و تلاشهای طاقت فرسای میلیونها فرزند مبارز و فداکار این کشور است.

رژیم سادات با این سیاست، مصر را از متحد طبیعی خود در جهان عرب جدا کرده است.

در واقع اقدامات سادات مشخص کننده سیاست رژیم فعلی مصر است:

الف: دیدار از بیت المقدس اشغال شده در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ (۲۸ آبان ماه ۱۳۵۶). این عمل به معنای به رسمیت شناختن دولت صهیونیستی در بالاترین سطح و در نتیجه به رسمیت شناختن اشغال تجاوزکارانه و تصرف سرزمینهای عربی و در رأس آن فلسطین و بخشی از سرزمین عربی مصر است. این عمل در شرایطی انجام گردید که دشمن صهیونیستی هنوز بخشی از سرزمین مصر را در اشغال خود دارد.

ب: امضای قرارداد دوستی در واشنگتن در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ (۵ فروردین ماه ۱۳۵۸) کمی بعد از امضای قرارداد کمپ دیوید که براساس آن حق حاکمیت مصر بر صحرای سینا، و خلیج عقبه محدود می شود. خیانت به حقوق قانونی خلق عرب فلسطین در بازگشت به سرزمین اجدادی و حق خود مختاری و تشکیل دولت مستقل فلسطین است.

رژیم سادات با برداشتن این دو گام ادعای عربی بودن و قانونی بودن خود را از دست داده و از اجرای وظایفش در برابر خلق مصر، جامعه کشورهای عربی و نیز، مصوبات کنفرانس سران کشورهای عربی در خرطوم، الجزیره و رباط شانه خالی کرده است. این دو گام سرفصل عادی شدن روابط مصر و اسرائیل بود. براساس قرارداد دوستی، عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی مصر توام با گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. ما این اقدام را فروش رسمی و آشکار حاکمیت ملی مصر و نقض خشن معیارهای بین المللی موجود در قراردادهای بین دولتها می دانیم.

۲- تحت شعار متنوع ساختن منابع خرید اسلحه "همکاری با امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم آغاز شد و ارتش مصر را که عامل تعیین کننده در بازپس‌گیری حقوق مصر و اعراب از دشمن صهیونیستی بود تضعیف کرد. با این شعار عوامفریبانه نیروهای دفاعی مصر در ۶ سال گذشته به سطحی تنزل یافت که پایین‌تر از اکتبر ۱۹۷۳ است در حالیکه نیروهای نظامی اسرائیل در همین مدت بیش از دو برابر افزایش یافت. رژیم سادات به منظور پنهان کردن این امر، نیروهای نظامی کشور را کاملا در جهت مخالف وظایف اصلی آن مشغول ساخت، مانند برخورد ساختگی با لیبی در مرزهای غرب مصر در ژوئیه ۱۹۷۷ و بریدن کامل از استراتژی ملی مصر، که دخالت در زئیر سمبل آن است.

۳- رژیم سادات با پذیرش حضور نظامی آمریکا از قبول کارشناس نظامی و استقرار ایستگاههای رادار در صحرای سینا و همچنین باز کردن بنادر و فرودگاههای کشور به روی واحدهای نظامی آمریکا به منظور اجرای مانورهای "مشترک" حق حاکمیت ملی مصر را کاملا زیر پا گذاشته است.

یقینا رژیم سادات در نظر دارد تحت پوشش "واگذاری تسهیلات نظامی"، پایگاه نظامی را در اختیار متجاوزان آمریکایی قرار دهد، امری که امنیت تمام منطقه عربی را تهدید می کند.

۴- خلق مصر متحمل رکود سریع سطح زندگی، افزایش بیکاری، تورم، ازدیاد بیش از حد قیمتها، کمبود مواد غذایی اولیه، وضع فاجعه‌آمیز بخش خدمات و نفوذ سرطان‌زا و فساد انگیز اقشاری شده است که ثروت ملی کشور را از راه دزدی و غارت می‌کنند و با بانکها و کنسرنهای بین المللی تقسیم می‌کنند.

بحران اقتصادی هر روز شدیدتر می شود زیرا رژیم سادات تمام تلاش خود را در جهت برهم زدن روابط اقتصادی با کشورهای عرب برادر به نفع اسرائیل و صهیونیسم بین المللی متمرکز کرده است. رژیم سادات اقتصاد ملی کشور را دربست در اختیار سرمایه‌های خارجی و انحصارات بین المللی قرار داده است. تحت عنوان "عادی کردن روابط" دروازه‌های کشور به روی سرمایه‌های اسرائیلی، جهت صدور کالا و نفوذ ویرانگر آن بر اقتصاد ملی مصر کاملا گشوده شده است.

این سیاست بخش فعال بورژوازی در اقتصاد را به سوی ورشکستگی می برد و قسمت اعظم فعالیتهای آن را هرچه بیشتر متوجه صادرات - واردات و گرفتن نمایندگی شرکت های خارجی، فعالیت در بازار بورس، رباخواری، قاچاق و بازار سیاه کرده است. این امر به واپس‌ماندن صنایع داخلی و در برخی رشته‌های تولیدی به تعطیل کامل منجر شده است. با فروش سهام کارخانه‌های باقی مانده از بخش دولتی به سرمایه‌داران خارجی و داخلی، این بخش گام به گام از بین می رود.

۵- در بخش فرهنگی نیز صهیونیسم دست به اقدامات وسیعی زده است که اصول و ارزشهای بنیادی ما را بی محتوی ساخته و بدین وسیله نسلهای آینده را نیز مورد تهدید قرار داده است. با تغییرات وسیع در محتوای درسی و برنامه‌های آموزشی در مدارس، بطرز بی سابقه‌ای به شستشوی مغزی توده‌ها پرداخته و در صدد نابودی سنتهای فرهنگی هزار ساله برآمده و معیارهای جدیدی از منحط ترین تئوری نژاد پرستی زمان ما یعنی صهیونیسم را جایگزین آن ساخته‌اند.

۶- این سیاست رژیم منجر به انزوای کامل مصر در جهان عرب و ویران شدن خصلت عربی مصر، علیرغم تلاشهای مذبوحانه رژیم شده است و بدین وسیله مصر در مبارزه تعیین کننده ملت عرب، از ایفای نقش تاریخی و وزین خود محروم شده است.

رژیم با سوء استفاده سخیفانه و زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی، در توجیه خیانت و ریاکاری های خود به شعائر و مبانی اسلام زیانهای نامحدودی زده است.

این تغییرات که گام به گام در ساختار اقتصادی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی مصر صورت گرفته است رژیم را به یک حکومت دست نشانده که تنها به متحدان خارجی خود متکی است تبدیل کرده است.

هم اکنون مصر نقش واقعی خود را در جهان عرب، در بین کشورهای در حال رشد در سطح جهان از دست داده است.

ثانیا: استقرار یک نظام دموکراتیک ملی به منظور تحقق بخشیدن به هدفهای زیرین است:

۱- لغو قرارداد خائنانه با اسرائیل و از بین بردن تمام پیامدهای آن، تدارک فوری برای آزاد ساختن مناطق اشغالی، برچیدن پایگاههای تجاوزی آمریکا و تأکید بر حقوق حقه خلق عرب فلسطین و در رأس آن حق بازگشت، حق خود مختاری و ایجاد یک دولت مستقل به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان تنها نماینده قانونی این خلق.

۲- تاکید بر شخصیت عربی مصر نه تنها به خاطر داشتن زبان و وجوه سیاسی و اقتصادی مشترک با سایر اعراب بلکه همچنین تأکید بر هویت ملی خلق مصر.

هویت عربی مردم مصر لباس نیست که تنها به مناسبت های معینی به تن کند، شعار سیاسی هم نیست که در مواقع معینی داده شود، بلکه از ریشه این سرزمین، زبان، تاریخ، اقتصاد، جانبازیها، فرهنگ و ارزشهای مشترک مذهبی بین تمام اعراب است که مصر با نقش تاریخی خود در رأس آن قرار دارد.

۳- رها ساختن اقتصاد ملی از تسلط سرمایه خارجی و انگل گونه و اجرای مجدد سیاست برنامه‌ریزی مرکزی در زمینه اقتصادی - اجتماعی و هماهنگ با منافع توده‌های زحمتکش و سرمایه‌گذاریهای تولیدی در اقتصاد ملی، حمایت از روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای عربی در چارچوب اقتصاد ملی عربی

۴- تحقق بخشیدن به دموکراسی واقعی به عنوان تنها راه حفظ دستاوردهای خلق و تأمین شرکت مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، کنترل و اجرای آن. این امر تنها در صورتی عملی است که آزادیهای فردی بدون هیچ‌گونه اعمال نفوذی به توده‌ها تأمین شود. این به معنای آزادی تمام جریانهای سیاسی در سازماندهی و اظهار عقیده است. فقط خلق این حق را دارد که از بین این جریانهای سیاسی در یک جمهوری پارلمانی سازمان مورد علاقه خود را انتخاب کند. لغو تمام اقدامات و قوانین تضییقی شرط ایجاد یک نظام دموکراتیک واقعی در کشور است. تحقق بخشیدن به این وظیفه تاریخی از عهده هیچ یک از نیروهای مخالف به تنهایی ساخته نیست به همین علت همکاری این نیروها در ایجاد یک جبهه وسیع ضرورتی اجتناب ناپذیر است، جبهه‌ای که راه یافتن به آن برای تمام نیروهای ملی و دموکرات که علیه رژیم فعلی مبارزه می کنند ممکن است. خلق مصر باید در این جبهه جای خود و نیز رهبری خود را بیابد، رهبری ای که قادر به انجام این وظیفه خطیر باشد. ما یقین کامل داریم که تلاشهای خلق ما، مبارزان پیشاهنگ آن و رهبران نیروهای مخالف در کشور تنها نیروی تعیین کننده‌ای هستند که قادر به انجام دگرگونی لازم میباشند. به موازات تلاشهای پیگیری که در داخل مصر در جهت ایجاد و گسترش جبهه واحد انجام می شود، جبهه ملی مصر را در خارج از کشور به عنوان مکمل طبیعی آن تشکیل میدهیم. رهبری جبهه از نمایندگان نیروهای سیاسی، جریانها، احزاب و شخصیتهای میهن‌پرست تشکیل میشود که به علل امنیتی انتشار نام برخی از آنها برای ما امکان ندارد.

جبهه ملی مصر از تمام کسانیکه با برنامه و اعلامیه آن موافقند و آماده‌اند از سیاست جبهه فعالانه پشتیبانی کنند به گرمی استقبال میکند.

ما در برابر مبارزه خلق مصر، کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران انقلابی، به ویژه جوانان که فداکاریهای بسیاری در پیشبرد روند انقلابی کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند و در این راه با خشن‌ترین تضییقات و پیگردهای رژیم خائن مواجه هستند سر تعظیم فرود می آوریم. ما در برابر خلق و ملت عرب خود سوگند یاد می کنیم که به مبارزه خستگی ناپذیر خود برای متحد ساختن نیروها و تعمیق تلاشهای لازم در جهت سرنگون کردن رژیم خیانتکار و ایجاد یک نظام دموکراتیک ملی و مستقل ادامه خواهیم داد تا مصر با استقلال واقعی و مقام تاریخی خود در جنبش رهایی‌بخش خلقها بازگردد.

(هیئت اجرائیه جبهه ملی مصر):
ژنرال سعدالدین شازلی، ژنرال جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (مستقل)
"ابومحمد" (از جنبش اسلامی)
میکائیل کامل (از حزب کمونیست مصر)
خانم دکتر حکمت ابوزید وزیر سابق امور اجتماعی (از جنبش طرفداران ناصر)
حسن الباب (از انجمن میهن‌پرستان مصر در خارج).

هفته‌نامه
اتحاد مردم
صاحب امتیاز: محمود اعتمادزاده
(به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
نشانی: خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان

هوشنگ پورکریم



تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران از آغاز تا کنون (۱۵)

ادامهٔ قسمت پنجم:

وضعیت زحمتکشان روستایی و جنبش های اجتماعی ایران در عهد حکومت خلفا

تاکنون، با استناد به متون تاریخی، گفته شد که در ایران عهد حکومت خلفا خراج را عموماً به تناسب مساحت زمین و نوع محصول و بر حسب "درهم" وضع میکردند و از تأسیساتی نظیر آسیاب نیز خراج میستاندند. هر یک از عمّال حکومت خلفا در ایران، نظیر عامل خلیفه در قم، خراج را از "مؤدیان" و بوسیلهٔ "جهبذ" (خزانه دار) جمع آوری میکرد.

بنا به قول "تاریخ قم"، در سال ۳۱۰ هجری قمری که "علی ابن محمد سهل" از جانب خلیفهٔ عباسی "المقتدر بالله" عامل قم بود، "جهبذ" قم متعهد شده بود که "هر آنچ در این سال از خراج استخراج کرده شود" جمع آوری کند تا "بعد از آن به بیت المال و به حضرت خلیفه نقل کنند". از متن تعهد نامه ای که این "جهبذ" نوشته است میتوان به دقایق وصول خراج پی برد. او تقبل میکند که نه فقط خراج آن سال بلکه همچنین "بقایای ماقبل آن" را هم وصول کند. و مقرر نماید که "مؤدیان و اهل خراج" کلیهٔ "رسوم" و "کسور و کفایت سلطانیه" را "بر عادت عمال پیشین" بپردازند. در مقابل او نیز با آنان جز به "عدالت و نصفت" رفتار نکند و "هر وقتی و ساعتی که بعضی از اموال خراج" را به او "فرود آورند" "تحویل بگیرد و "برات" بنویسد. حقوق کارکنان دستگاه خزانه داری اعم از خود او ("جهبذ")، "کتّاب"، "نقّاد"، "وزّان" و هزینه هائی "نظیر اجرت چارپایان که بدیشان مال به بیت المال نقل رود" و "بهای کاغذ و کرباس همیان ها و زنبیل ها و توبرها". هم از وجوهی پرداخت بشود که خراج پردازان به تناسب میزان خراج خود تأدیه میکنند تا "از مال سلطان احتساب" نشود (۱).

از مفاد این نامه پیدا است که هر چند مقدار خراج را ــ چنانکه قبلاً گفته شد ــ به "درهم" یا "درم" محاسبه و تعیین میکردند، ولی بخش عمده ای از آن به صورت جنسی تأدیه میشد. زیرا متن نامه از وجود "وزّان" و "نقّاد" در دستگاه خزانه داری خبر میدهد که کارشان سنجش وزن و بهای "اموال" بود. در عین حال، از "همیان" (انبان) و زنبیل و توبره و چهارپایانی هم صحبت شده است که به وسیلهٔ شان خراج جنسی را به "بیت المال" منتقل میکردند.

نکتهٔ دیگر اینکه، گذشته از خراجی که معیّن بود، عوارض دیگری هم "بر عادت عمّال پیشین" وصول میشد که در این نامه از آنها با اصطلاح "رسوم" و "کسور و کفایت" صحبت شد. "رسوم" به آن قبیل عوارضی اطلاق میکردند که از عهد دولت ساسانی به انحاء مختلف از جمله در آئین های نوروز و مهرگان از مردم و عمدتاً از روستائیان میگرفتند. قسمتی از "رسوم" را که بعدها هم معمول بود و مثلاً در عهد دولت سلجوقی ــ چنانکه به موقع خود ذکر خواهد شد ــ عمّال حکومت با عناوین "مال السّلاح"، "نعل بها"، "شراب بها" و از این قبیل وصول میکردند. گویا که وصول "رسوم" همواره از جملهٔ موارد اختلاف بین عمّال خلفا و روستائیان ایران بود. مواقعی اتفاق میافتاد که این قبیل عوارض برای مدتی لغو میشد و مجدداً برقرار میگردید. از این لحاظ بین فقهای اسلامی هم در عهد خلفا اتفاق نظر وجود نداشت. چنانکه "بلاذری"، در جائی از "فتوح البلدان"، تحت عنوان "فصلی در حکم زمینهای خراج" عقیدهٔ "ابویوسف" (۲) یکی از فقهای معروف "حنفی" را که در این خصوص مخالف عقاید "مالکی" و "شافعی" بود به این صورت نقل میکند:

> "ابویوسف گوید: اگر در بلاد عجم آئینی از آئینهای کهن به جای باشد که اسلام آن را تغییر نداده باشد یا باطل نکرده باشد، چون قومی نزد امام روند و از زیانهائی که از آن آئین بدیشان رسد شکایت کنند، نشاید که امام تغییری در آن دهد.
> مالک و شافعی گویند: تغییر دادن آن جایز است اگرچه آئینی کهن باشد. زیرا بر امام است که هر سنتی را که بدست مردی مسلمان گذارده شده است باطل کند، حال خود چه رسد به سنتی که کافران گزارند." (۳)

اما "کسور و کفایت" عوارضی بود که بابت تسعیر و تفاوت نرخ بر اصل خراج میافزودند. چون خراج را در ایران از همان اوان حکومت خلفا به "درهم" که واحد سکهٔ نقره و منسوب به عهد دولت ساسانی بود وضع میکردند. ولی آن را در وقت وصول با ضرایبی به دینار طلا و سپس به دیناری که رواج داشت تسعیر میکردند. بنابراین معمولاً از بابت این نوع حساب سازی ها بر اصل خراج مبالغی اضافه میشد. مؤلف "تاریخ قم" در جائی دیگر از کتاب خود به عنوان "ذکر کفایت در خراج کورهٔ قم"، قبل از آنکه به سابقهٔ پیدایش "کسور و کفایت" بپردازد، مینویسد:

> "در ایام قدیم امر چنان بوده است که ارباب خراج را به قم تکلیف و الزام کرده اند و به هر هزار دینار بیست و پنج دینار دیگر ستده اند و بعد از مدتی کفایت بر دو صنف نهاده اند، یکی چنانچ یاد کردم و دیگر آنک بهر هزار دینار سی و سه دینار و دو دانك دیناری ستده اند..." (۴).

از نامهٔ "جهبذ" قم نکتهٔ دیگری هم استنباط میشود که غیر از "تاریخ قم" اسناد تاریخی دیگری هم آن را تأئید میکند. و آن اینکه در عهد حکومت خلفا، غالباً هر سال، گذشته از خراج همان سال، "بقایای ماقبل" آن سال را هم که به هر عذر و علتی وصول نشده و معوق مانده بود وصول میکردند. مؤلف "تاریخ قم"، در جائی دیگر، از این "بقایا" با اصطلاح "موانید" یاد کرده است. به قول او، وقتی هارون الرشید خلیفهٔ عباسی برای وصول "موانید" اصرار ورزید، مردم قم طغیان کردند. این واقعه اندکی بعد از سال ۱۸۹ هجری قمری و محتملاً در سال ۱۹۰ اتفاق افتاد که هنوز قم از جملهٔ نواحی تحت ادارهٔ عامل اصفهان "عبدالله ابن کوشید" بود و او:

> "برادر خود عاصم ابن کوشید [را] به قم فرستاد پیش از آنك قم را کوره و شهر گردانیده بودند تا قم را مساحت کند و به پیماید. اهل قم او را بکشتند و گویند که او را از برای آن بقم فرستاده بود تا بقایای سال های گذشته که آن را موانید میخوانند و رشید بدان عمّال را مطالبت مینمود تا استیفای آن نماید و بستاند. پس اهل قم فرمان نبردند و او را بکشتند..." (۵)

گذشته از این انواع خراج که کم و بیش قدیمی بود و جنبهٔ سنتی داشت، عمال حکومت هر وقت که می توانستند خراج های نوظهوری هم وضع می کردند که مؤلف "تاریخ قم" آن ها را "رسم های مستحدثه" نامیده است. چنان که مثلاً به منظور تامین هزینهٔ سفر داروقه ها و نیز برای "فرود آمدن عاملان در نواحی قم" خراجی وضع شد. مؤلف "تاریخ قم" نمونهٔ دیگری از نحوهٔ معمول شدن این قبیل خراج را تشریح می کند که در سال ۳۵۵ هجری قمری، وقتی که "ابوهاشم" عامل قم بود، اتفاق افتاد. به قول او، این والی "مردی بس شریر بوده است" و به "تفتیش" ارباب خراج در قم و "ضرائب خراج ایشان" می پرداخت:

> "... پس ارباب خراج یك هزار و پانصد دینار بر سبیل برّ (۶) و هبه بدو دادند و این مبلغ بر اکرهٔ خود قسمت نمودند به محاسبهٔ هر هزار دینار یك دینار و نیم و از این یك دینار و نیم بعضی اکّار ملتزم آن میشد و از بعضی صاحب و ارباب، بر مثل نصف و ثلث و ربع و این وضع و قسمت را اخراج نام نهادند. و چون ابوهاشم را معزول کردند و حساب او را باز دیدند، این مال خراج اصلی گشت تا غایت که تا بدین وقت می ستانند. این نیز ظلم و جور است زیرا که این مالیست که ارباب خراج جهت صلاح خود داده اند تا بدیشان شرّی و مکروهی عاید نشود، نه از برای آنك اصلی گردانند و بر ایشان وبالی سازند و با وظیفهٔ خراج ضم و ملحق گردانند." (۷).

طبعاً انواع خراجی که "ارباب خراج" ملزم به پرداخت آن می شدند، به انحاء مختلف، بر زحمتکشان جامعهٔ روستایی که مؤلف "تاریخ قم" آن ها را "اکراه" نامیده است تحمیل می شد. چنانکه در همین مورد اخیر، "ارباب خراج" مبلغی را که "بر سبیل بر و هبه" به عامل قم داده بودند، از "اکرهٔ خود" جمع آوری کردند.

مؤلف "تاریخ قم"، هر جا که اختصاصاً از تودهٔ زحمتکش روستائی که تولید کنندگان نعم و محصولات زراعی اند صحبت کرده است، از آنان با عنوان "اکره" و در حالت جمع "اکار" و نیز به صورت "برزیگران" نام برده است که در اراضی "ملّاک و اربابان" یا "ارباب خراج" و "دهاقین" کار می کردند. این اصطلاحات اخیر در "تاریخ قم"، کم و بیش، مترادف یکدیگر و غالباً به جای هم به کار برده شده است. هر چند که از فحوای مطالب کتاب نمی توان با وضوح به آن بخشی از روابط تولید زراعی پی برد که بین "اکار" و "برزیگران" از یک طرف، و "ملّاک و اربابان" و "دهاقین" و "ارباب خراج" از طرف دیگر، وجود داشت. ولی از پاره ای مضامین کتاب میتوان تلویحاً استنباط کرد که رابطهٔ بین این دو طرف بر اساس عقد "مؤاکره" بود. اصطلاح "مؤاکره" (مصدر باب مفاعله) از ریشهٔ "اکر" به معنی حفر کردن است و به عقد بین "اکره" ("برزیگر") و مالک زمینی که او در آن زراعت میکرد اطلاق می شد. حال امکان داشت که این زمین واجد تعلّق شخصی، یا دولتی، یا وقفی و یا اقطاعی بوده یا اینکه از جملهٔ اراضی خاص خلیفه باشد که "صوافی" نامیده می شد. در همهٔ این احوال عقد "مؤاکره" چیزی نظیر "مزارعه" بود که بر اساس آن زارع فقط سهمی از محصول را میتوانست بردارد و بقیه به عناوین بهرهٔ مالکانه، اجاره، خراج و غیره نصیب ملّاکان، دولت و خلفا، امیران صفاری و سامانی و آل بویه، متولیان اوقاف، اقطاع داران و یا گماشتگان و عمّال آنان میشد.

پیدا است که در این احوال، هر قدر بر بار خراج و ضمائم آن می افزود، مشقّات بیشتری بر دوش زحمتکشان روستایی تحمیل میگردید. تا آنجا که در مواردی همهٔ هستی خود را یکسره از دست میدادند و آواره میشدند. متون تاریخی، از جمله "تاریخ قم"، چند مورد از این قبیل را جسته و گریخته ثبت کرده اند. مثلاً مؤلف "تاریخ قم" در شرح وقایعی که در حوالی سال دویست و نود و هفت هجری قمری اتفاق افتاد، راجع به روستاهای "کرج" می نویسد که "مردم آن" به علت ناتوانی در پرداخت این قبیل خراج ها "جلای وطن کرده و گریخته" بودند (۸). یا در جای دیگر راجع به روستاهای "مجان" و "ابرکوهه" از "جلای وطن کردن اکرهٔ آن" (۹) شمه ای ذکر می کند.

ادامه دارد

یادداشت ها

۱ــ حسن بن محمد بن حسن قمی: "کتاب تاریخ قم"، ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن بن عبد الملك قمی، تصحیح و تحشیهٔ سید جلال الدین طهرانی، تهران، مطبعهٔ مجلس، ۱۳۱۳، نقل به مضمون از صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵

۲ــ ابویوسف یعقوب الکوفی، متوفی ۱۸۲ هجری قمری، شاگرد "ابوحنیفه" (مؤسس مذهب حنفی) که "کتاب الخراج" را، دربارهٔ خراج انواع اراضی و طرز وصول آن، برای هارون الرشید خلیفهٔ عباسی نوشت.

۳ــ احمد بن یحیی البلاذری: "فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران"، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۴۷

۴ــ "تاریخ قم"، ص ۱۴۷

۵ــ همان منبع، ص ۱۰۲

۶ــ برّ، به معنی "طاعت" و "عطیه"

۷ــ "تاریخ قم"، ص ۱۶۶

۸ــ همان منبع صفحهٔ ۱۸۶

۹ــ همان منبع، ص ۱۳۲

بقیه:
گواهی چشم و گوش

و اینک نگاهی به شماره های لوموند که دوست برایم آورده اند. ورق از پی ورق، انبوه مقاله و بررسی و تفسیر و خبر. به دل نمی نشیند. سرد و دورو و بیگانه است. حسابگری و دروغ شسته رفته، آهار زده، بسته بندی شده. اما در این نسخه های تلکس که از ژاک کوبار، خبرنگار اومانیته، برایم گرفته اند، گرمای دیگری است. نبض زنده انقلاب در آن می زند. می توان دید که اینجا چیزی در کشاکش و در زایمان است. به بهای چه تلاش خونینی! و در رویارویی با چه دشمنانی، — از درون و بیرون! و این دشمنان انقلاب چه سلاح هایی به کار می برند: هم آتش و زهر و پولاد، هم تهمت و دروغ هماهنگ، از هزاران دهان رسانه ها!

ژاک کوبار از سفر خود به هرات در روز اول تیر و از گفت و گویش با سید احمد شاه سهرابی، مدیر مدرسه سیفی در روستای فیروزآباد، یاد می کند: "او در مدرسه اش کلاس های مبارزه با بیسوادی تشکیل داده بود. ماه گذشته، در یکی از روزهای اول خرداد، گروهی می آیند و، پس از پخش اعلامیه ای که با نام خداوند متعال آغاز می شد و در پای آن امضای سرگرد نور احمد، فرمانده عملیات جبهه وابسته به "حرکت انقلاب اسلامی" نهاده بود، مدرسه را آتش می زنند." کوبار، از گفته همین مدیر مدرسه، می نویسد که مرکز اصلی این گروه در ایران می باشد و از پشتیبانی مادی و سیاسی ایران برخوردار است.

همچنین کوبار، در گزارش بازدید خود از زندان پل چرخی، از مهندسی مصری به نام ضیاءالدین محمود یاد می کند که در جامع الازهر درس خوانده و در آنجا به جمعیت "اخوان المسلمین" پیوسته است. او می گوید که تا پنج ماه پیش در کویت کار می کرده، به شنیدن خبر ورود ارتش شوروی به افغانستان، به اغوای مردی کویتی به نام "سیا" در آمده و به پاکستان اعزام شده است. مرد مصری، پس از گذراندن دوره آموزش جاسوسی و خرابکاری در پیشاور، همراه یک کماندوی تروریست — از جمله دو انگلیسی و دو چینی که خود را روزنامه نگار وانمود می کردند — رهسپار افغانستان می شود. در استان کونار، بر اثر حادثه انفجاری، ارتباطش با همدستان افغانی خود قطع می گردد و تنها می ماند، تا آنکه ماموران در جست وجوی خانه ها دستگیرش می کنند. ضیاءالدین محمود، در پاسخ کوبار، به صراحت می گوید که در زندان هیچ نگهبان و هیچ افسر و مستشار روسی ندیده است و همه بازپرسهایش افغانی بوده اند.

همین نکته را زندانیان سیاسی سرشناس — رهبران و کارگزاران دولت حفیظ الله امین — که اکنون مهمانان زندان پل چرخی هستند تأیید می کنند. از آن جمله اند وزیران خارجه، دادگستری، کشاورزی، اطلاعات و فرهنگ، و سالم مسعودی، وزیر آموزش که بیست روزی هم سفیر افغانستان در پاریس بود، و حسن گل وفا، رئیس فدراسیون اتحادیه های کارگری در زمان امین. اتهامات سنگینی بر هریک از اینان وارد است، مانند دستور کشتار گروه های مردم به بهانه ضدیت با انقلاب یا به زندان افکندن اعضای جناح دیگر حزب که غالباً به بهای جانشان تمام می شده است. و اکنون هریک به زبانی در پی تبرئه خویش اند: "ما چیزی از حقیقت آنچه می گذشته است نمی دانستیم"، و همه گناه را به قدرت فردی امین و تسلط دستگاه پلیسی او نسبت می دهند.

کوبار درباره زندان پل چرخی اطلاعات دیگری هم می دهد: "برای ورود به زندان در سه جا از سوی سربازان افغانی بازرسی شدم. همه زندانیان سیاسی افغانستان — که در آن میان حتی یک زن نیست — در اینجا گرد آمده اند: هفتاد تن در ساختمان شماره یک — همه از بلندپایگان حکومت امین، و اکنون در انتظار دادرسی؛ پانصد و هشتاد تن هم در ساختمان شماره دو."

"رئیس زندان — سرگرد ظاهر — که خود چهار ماه در پل چرخی زندانی بوده است، می گوید: "هر خبرنگاری از هر جا می تواند بیاید و به چشم خود ببیند و به گوش خود بشنود. ما اینجا هیچ چیز پنهان نکرده ایم."

"او در مدخل ساختمان شماره دو، روبروی دفتر کار خود، تالاری را نشان می دهد که در آن یکصد و هفده تن بی محاکمه تیرباران شدند". "و اما اینها، ببینید، هیچ چیزشان کم نیست: غذاشان بجا، ورزش و هواخوری شان بجا، کتاب و روزنامه شان بجا، — همه تندرست..."

کولر در کار است و پرده ها انداخته. در سایه روشن خنک اطاق، وقت آهسته اما نه بی تشویش می گذرد. با این هجوم دشواریها، کار انقلاب به کجا خواهد کشید، — اینجا در افغانستان و آنجا در ایران؟ و این دو آیا کی در نقطه تفاهم به هم خواهند رسید؟

اندکی گذشته از ظهر، مهماندار می آید، خسته و پوزش خواه. چه می کنیم؟ — پس از ناهار، کمی استراحت. بسیار خوب. ولی هنوز تا ساعت شش که با آقای سلطانعلی کشتمند قرار ملاقات داریم، فرصتی هست. به گردش در شهر خواهیم رفت.

ساعت چهار و نیم. خیابان خاک گرفته در آفتاب سوزان چرت می زند. رفت و آمد کم است. فروشندگان در سایه غلیظ مغازه ها خزیده اند. در هر چند قدم به تماشا می ایستیم. کارهایی از مرمر، — زیرسیگاری و جعبه و قاب عکس. یکنواخت است و چنگی به دل نمی زند. در یکی دو سمساری، در میان مشتی خرت و پرت، چند دوری و کاسه چینی، بسیار اصیل و خوش طرح. جابجا، قالیچه ها و قالی های تا شده بر در دکانها. و در این میان، البته بنجل های ژاپنی و غیر آن که زندگی امروزه به مردم تحمیل می کند: ترموس و بادبزن برقی، رادیو، ضبط صوت، دوربین عکاسی، دوچرخه...

از کنار پارک زرنگار می گذریم. به نظر انبوهی درخت سردرهم می آید، بی گل و چمن و باغچه بندی. گروهی جوانان و مردان در آن پراکنده اند. جنب و جوش و ازدحامی نیست. خواب و گرما و تشنگی.

خوش خوشک پارک را دور می زنیم و از هر دری گفت وگو می کنیم. وقت می گذرد. اینک به خیابانی در موازات خیابان نخستین می پیچیم. اینجا فضای دیگری است. رفت و آمد و جنب و جوش در پیاده رو. ازدحام در جلو دکه های میوه و بستنی و نوشابه های سرد، در مدخل پارک. در سواره رو خیابان، ماشینها و اتوبوسها با شتاب می تازند. در یکی از این اتوبوسها، آراسته و پرنقش و نگار، سرنشینان کف می زنند و آواز می خوانند. به جشن عروسی می روند.

خود را با احتیاط به آن سوی خیابان می رسانیم. مغازه های "لوکس": پالتوهای پوست، کفش و لباس دوخت ایتالیا، پارچه فروشی، آرایشگاه بانوان... از دو سه جا، جویای قیمت ها می شوم. ارزانتر از ایران است. ولی، در مقایسه با درآمد متوسط کارمندان — دو سه هزار افغانی در ماه — جز گروهی انگشت شمار به خرید این کالاها دسترسی ندارند.

از کوچه ای در ضلع دیگر پارک برمی گردیم. راه تنگ است و ماشینها با دنباله ای از گرد و غبار از دو سو در رفت و آمدند. باد نیز هر از چندی یکبار می وزد و خاک و خاشاک در چشم ها می پاشد.

اینک بازار چهارمانندی، با یکی دو تیمچه باریک که از آن منشعب می شوند. ردیف دکانهای میوه فروشی با توده های شاداب و خوشبوی سیب سرخ، طبق های انگور، سفید و سیاه، سبدهای کوچک توت فرنگی، زردآلو و گیلاس، خیار، انواع سبزی، خربزه و هندوانه. همه به فراوانی و با قیمت هایی بسیار ارزانتر از ایران.

می گذریم. در آن سوی خیابان، به گذر جواهرفروشان سر می زنیم. دکانهایی کوچک، گویی چیده در کنار هم. در جعبه آینه ها، قطره های سنگ شفاف رنگین که نور در آن بازی می کند: زبرجد و لعل و کرکهان و زمرد زرد و پاره های ریز و درشت لاجورد و مالاکیت که در انگشتری و گوشواره و النگو و غیر آن نشانده اند.

از گرمای روز اندکی کاسته شده است. جلوخان دکانی را شاگردی آب می پاشد. به دکانی که کمی از دیگران بزرگتر است داخل می شویم. جواهرفروش بهتر از خود ما می داند که خریدار نیستیم. با این همه، از سر ادب به سلام ما پاسخ می گوید: نگین هایی را که نشان می دهیم از جعبه آینه بیرون می آورد و پیش چشم ما به تماشا می گذارد. قیمت هریک را بی کمترین نشانی از بی حوصلگی می گوید: شانزده هزار، سی و هشت هزار، هفتاد و پنج هزار افغانی...

بیرون می آییم. همه چیز آرام است. همه کس آرام است. هیچ پروا و پرهیز، هیچ نگاه دزدیده، هیچ نگرانی نیست. در این چند راسته خیابان و بازار که گذر کرده ام، حتی به یک پاسبان یا سرباز برنخورده ام. زندگی بر عادت دیرینه می گذرد. سستی و خوابزدگی شرق، آنسان که جهانگردان غربی وصف کرده اند و آنسان که جهانخواران یانکی می خواهند؟ — نه. انقلاب حقیقت دارد. مردم در اکثریت خود آن را پذیرفته اند. و همین بر درندگی ضد انقلاب می افزاید. اما میدان جنگ، اینجا، در راسته جواهرفروشان نیست.

ساعت شش. ملاقات با آقای سلطانعلی کشتمند در تالار آراسته وزارت پلان گذاری (برنامه). برخوردی بسیار گرم، مانند دو دوست قدیم که یکدیگر را پس از سالها باز می یابند. بر یک نیمکت می نشینیم. بیش از سخنان او که در حد پیش بینی ام سخت لطف آمیز است، توجهم به شخص اوست. چهره گشاده ای دارد، بسیار آرام، که چیزی از شکنجه های زندان امین نشان نمی دهد. با این همه، او نیز می بایست همان سرنوشت برادرش را داشته باشد که ناجوانمردانه تیرباران شد. و بازی سرنوشت آن که او از زندان بدر آمد تا بیدرنگ در یکی از عالیترین مقامات حزب و دولت به فعالیت پردازد. او عضو دفتر سیاسی حزب، معاون شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر امور پلانگذاری است.

به پرسش های من درباره اقتصاد افغانستان و برنامه های بازسازی و پیشرفت آن بی شتاب و بی کمترین هیجان سخن می گوید و دشواریها و انگیزه های امیدواری را برمی شمارد. از دوستی طبیعی و ضروری مردم دو کشور یاد می کند و گفته ام را درباره یگانگی بنیادی انقلاب های ما که هر دو خصلت خلقی و ضد امپریالیستی دارند تأیید می کند. آنچه من می گویم، همان بر زبان اوست، و آنچه او می گوید، گویی از دل من برمی آید. نزدیک به یک ساعت بدین گونه می گذرد. نمی خواهم بیش از این وقت او را که گرانبهاست بگیرم. با محبت و بزرگواریش تا نزدیک پلکان همراهیم می کند. به گرمی بار دیگر دست می فشاریم و جدا می شویم.

به اقامتگاه خود برمی گردم.

چند اصطلاح

شعور اجتماعی

شعور اجتماعی یکی از مفاهیم اساسی فلسفه، جامعه شناسی و روانشناسی است. فلسفه علمی معتقد است که تحلیل شعور اجتماعی و درک آن در خارج از زندگی اجتماعی دشوار و ناممکن است. "شعور ... بدواً یک محصول اجتماعی است و تا زمانی که انسانها وجود دارند محصول اجتماعی باقی میماند" (مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، پاریس ۱۹۶۸ ص ۵۹).

شعور اجتماعی انعکاس وجود اجتماعی است که در زبان، علم و فلسفه، آثار هنری، ایدئولوژی، قواعد اخلاقی و آراء و عقاید طبقات، گروههای اجتماعی و غیره متبلور میباشد و ساختاری پیچیده و سطوحی مختلف دارد که از سطح شعور توده ها تا شکل عالی فکر تئوریک در نوسان است. شعور اجتماعی شکل های مختلفی دارد که عبارتند از علم، فلسفه، هنر، اخلاق، سیاست و حقوق. شعور اجتماعی که انعکاسی از وجود اجتماعی است، استقلال نسبی دارد و در زندگی جامعه متقابلاً اثر می گذارد.

هنگامی که گفتگو از شعور اجتماعی است، معمولاً آن را از فرد مجزا می سازند و مجموع آراء و ایده های خاص یک جامعه مفروض یا یک گروه معین اجتماعی را در نظر می گیرند. زیرا همانطور که جامعه عبارت از "مجموع" افراد نیست، شعور اجتماعی هم نمیتواند محصول "مجموع" شعور افراد باشد، بلکه یک شکلبندی یا یک سیستم ویژه است که زندگی بالنسبه مستقلی دارد. بین شعور فردی و شعور اجتماعی تأثیر متقابل وجود دارد. عناصر و اصول شعور مولود جامعه به باورهای شخصی فرد، سرچشمه فرامین اخلاقی، احساسات زیبایی شناسانه و دریافت های وی تبدیل میشود. ایده ها و اعتقادات شخصی هنگامی که وارد شعور اجتماعی می شوند، به نوبه خود، خصلتی با ارزش اجتماعی و اهمیت یک نیروی اجتماعی پیدا می کنند.

بورژوازی کمپرادور

بورژوازی کمپرادور (سرمایه دار دلال) به بخشی از بورژوازی ملی یک کشور کم رشد اقتصادی که با سرمایه خارجی پیوند بسیار نزدیک دارد، گفته می شود. این قشر از بورژوازی ملی نقش واسطه (دلال) را در بازار داخلی و خارجی بین دهقانان و پیشه وران کشور خود و انحصارات خارجی بازی می کند.

بورژوازی کمپرادور در عصر تشکیل سیستم استعماری امپریالیسم، قبل از همه از میان بخشی از گروهها و طبقات استثمارگر (بازرگانان، رباخواران، فئودالها، زبدگان قبیله) که بی قید و شرط در زمینه اقتصادی و سیاسی فرمانبردار سرمایه خارجی هستند، بوجود آمد.

استثمارگران فعالیت بورژوازی کمپرادور را به قلمرو گردش پولی محدود می سازند. استثمار تولیدکنندگان کوچک سرچشمه ثروت اندوزی این بورژوازی است. بورژوازی کمپرادور پس از گرد آوردن سرمایه های کافی از راه تجارت و رباخواری به برخی شاخه های صنعت و کشاورزی استعماری راه پیدا می کند. در مجموع گسترش موسسه ملی با اقدامات اقتصادی و فوق اقتصادی مطلوب سرمایه های متروپل متوقف می شود.

خصلت مشخصه بورژوازی کمپرادور گریز از شرکت در جنبش های ملی ضد استعماری پایان قرن نوزده — آغاز قرن بیستم و دوران بین دو جنگ (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ و ۱۹۳۹ـ۱۹۴۵) و موضع گیری ضد ملی و هوادار امپریالیستی است.

در کشورهای نوپا که در راه رشد سرمایه داری گام نهاده اند، بورژوازی کمپرادور که غالباً منافع سیاسی اش با منافع تمام طبقه بورژوازی ملی تطبیق می کند، بنا بر خصلت فعالیتهایش با سرمایه خارجی پیوند نزدیک دارد. و هم این بورژوازی است که نفوذ اقتصادی و سیاسی اش بیشتر احساس می شود.

یک قصه از آفریقای جنوبی

پتو

نوشته: آلکسی لاگوما (برنده جایزه لوتوس سال ۱۹۶۹)

ترجمه: م. فرنوش

چوکر بیدار شد. موهای زبر زن توی دهانش رفته بود و مزهٔ ترشیدهٔ بریانتین می‌داد. هیکلش را که تکان داد، تختخواب کهنهٔ دونفره به لرزه افتاد و یک‌بری شد. روی بالش‌های چرک مرده و مچاله شده جای سرها به صورت دایره‌هایی سیاه مانده بود و لکهٔ روژلب مثل زخمی که هنوز جوش نخورده باشد توی ذوق می‌زد. دهان چوکر از مشروب دیشب خشک بود و سرش درد می‌کرد.

زن در خواب و بیداری می‌گفت: «نه... نه...» و بدنش زیر پتو مرطوب و عرق‌آلود بود. رختخواب بوی عطر ارزان قیمت، جیگاره، عرق تن و ادرار بچه می‌داد. پردهٔ رنگ و رورفتهٔ اتاق که با نسیم داغ تکان می‌خورد انگار به او اشاره می‌کرد و زیرپیراهن پاره‌ای که از یک گیرهٔ فلزی آویزان بود در نور رنگ باختهٔ صبح به یک شبح می‌مانست.

چوکر عصبانی بود و احساس ناخوشی می‌کرد. پتوی کهنهٔ کثیف به صورتش مالیده شد و بویش به همراه سایر بوها مشامش را آزرد و او را به این فکر انداخت که تمام عمرش را زیر چنین پتوهایی سر کرده است. بعد فکر کرد که ای کاش می‌توانست در تختخواب یک هتل درجهٔ یک بخوابد و روانداز پاکیزه روی خودش بکشد. این آرزو بلافاصله جای خودش را به آرزوی یک لیوان آبجوی سرد و یا حتی آب سرد داد. چوکر احساس بیحوصلگی کرد و پتو را با شدت کنار زد.

زن همانطور نیمه‌خواب زیر پتو چرخید و حرفهایی اعتراض‌آمیز زد، چوکر فحشش داد. صدای عذاب‌آور فنر تختخواب، بچه‌ای را که توی یک لگن، پایین تخت خوابیده بود، بیدار کرد. بچه شروع کرد به گریه کردن، دهان بی‌دندانش باز شد و شیونی سر داد که دیگر از آن بلندتر ممکن نبود.

چوکر لبهٔ تخت نشست و توی دلش به زن و بچه، هر دو فحش داد. بعد از خودش پرسید که آخر چرا با زنی که دیگر روی هم ریخته است، آن هم زنی که یک بچهٔ لعنتی هم دارد. و بچه همانطور توی لگن عربده میکشید.

«آه...»، چوکر با عصبانیت به بچه تشر زد. زن آشفته‌حال بیدار شد، سرش را از روی بالش کثیف بلند کرد و با لحن سرزنش‌آمیزی گفت: «آنقدر سروصدا راه انداختی که بچه رو بیدار کردی.»

چوکر با عصبانیت گفت: «در دهنت رو ببند، بلند شو به بچهٔ لعنتی برس.»

بعد برخاست و در تخت به دنبال پیراهن و شلوارش گشت. زن پرسید: «داری میری؟»

«معلومه که میرم، خیال کردی می‌مونم و به این صدای دلنواز گوش می‌دم؟»

زن با دلخوری گفت: «خب، چکار می‌تونم بکنم؟ تو که می‌دونستی من بچه دارم.»

بچه همانطور عربده می‌کشید. چوکر در حالیکه شلوارش را می‌پوشید و دکمهٔ پیراهنش را می‌بست زیر لب گفت: «بچه! مرده‌شور هرچی بچه‌س ببره.»

زن با لحن ملایم‌تری پرسید: «برمیگردی؟»

«شاید برگردم، شاید هم نه. نمی‌دونم.»

زن گفت: «گوش کن، وقتی برمی‌گردی مواظب باش. نمی‌خوام شوهرم ببینه تو می‌آیی اینجا. الان هم شک کرده. ممکنه یک کاری دستت بده.»

چوکر پوزخندی زد و گفت: «اون کار دست من بده؟ خدایا، من با همین دستهای خالی — امد و تکاش می‌کنم.»

خندید و با آن هیکل عظیمش وسط اطاق ایستاد. مرد درشت هیکلی بود. دستهایی بزرگ داشت و عضلاتش به تودهٔ درهم پیچیده‌ای از مفتول‌های پولادین می‌مانست. خشن و سنگدل بود و از دستهای بزرگ و قوی‌اش بیشتر برای آزردن دیگران استفاده می‌کرد تا برای کار کردن.

زن گفت: «باشه مرد، اما اون با اینکه منو ول کرده و رفته نمی‌خواد هیچکس دیگه هم بیاد اینجا. ممکنه مواظبت باشه.»

چوکر غرشی کرد و گفت: «مرده‌شورش ببره، مادر قحبه...»

زن چیزی نگفت. از تخت که صداهای ناهنجاری می‌داد، پایین آمد تا به بچه‌اش برسد. با آن زیرپیراهن شل و بی‌قواره‌اش لبهٔ تخت نشست و مشغول شیر دادن شد.

بعد گفت: «اگه یکذره صبر کنی چایی درست می‌کنم.»

«ولش کن.»

چوکر نگاهی به زن انداخت، سرش را تکان داد و پوزخندی زد. بعد رفت بیرون. طول راهروی خانه را طی کرد و از کنار اطاق‌های دیگر گذشت. چهره‌اش از شدت سردرد و سوزش دهان و گلو درهم فرورفته بود. زمین چوبی پر از سوراخ بود و چوکر تا آنجا که هیکل سنگینش اجازه می‌داد با احتیاط راه میرفت.

از آن خانهٔ بویناک بیرون آمد و در آفتاب صبحگاهی به سوی شیر آب رفت. این شیر در تکه‌زمین بایری قرار داشت که زمانی یک باغ بود. چند لحظه با ولع نوشید، بعد به صورت خود آب زد و با آستین پیراهن آنرا خشک کرد. با خودش فکر کرد که «مرده‌شورش ببره اگه بازهم باون اشغالدونی برگردم خدمتم میرسن.»

دور و برش ردیف خانه‌های کهنه و درهم فشرده و زاغه‌هایی که با جعبه و تخته و حلبی ساخته شده بود، به چشم می‌خورد. سگها و مرغ و خروسها در میان علفهای هرز می‌گشتند. چوکر بی‌هدف به خیابانها و کوره‌راههای ویرانه زد. مردمی که او را می‌شناختند یا از او اجتناب می‌کردند و یا سلامی میدادند و زود رد می‌شدند. او به لاشه‌های شناور، به کشتی نفرین‌شده‌ای می‌مانست که از میان خزه‌های گندیده می‌گذرد.

چوکر از میان زمینی که دورش را دیوار کشیده بودند رد می‌شد که آن سه مرد به سرعت از پشت سرش وارد شدند. یکی شان فریاد کشید، «خودشه»، و قبل از آنکه چوکر بتواند بچرخد، درد به شکل تیغه‌هایی سرخ و داغ بدنش را سوراخ سوراخ کرد. او درد سر و تنش را تقریباً همزمان احساس کرد و درحالیکه لعنت می‌فرستاد به زمین افتاد. آنها حتی نماندند تا زخمهایش را وارسی کنند و یا دوباره ضربه بزنند، بلکه به سرعت از دور و بر آن دستهایی که به چنگک‌های آهنین می‌مانست دور شدند و او را خونین میان جاده رها کردند.

چوکر وسط جاده افتاده بود، درد می‌کشید و چکه کردن خون را روی پوستش احساس می‌کرد. میخواست برخیزد، اما پاهایش اصلا حرکت نمی‌کردند و دستهایش قدرت بلند کردن بدنش را نداشتند. دراز کشیده بود و توی دلش لجوجانه به مهاجمین لعنت می‌فرستاد. در همین اثنا جمعیت گرد او جمع شد، همه با هیجان حرف میزدند.

«هی، من که بهش دست نمی‌زنم.»

«خب، نمیشه که همینطوری بذاریمش اینجا.»

«بهتره بریم از توی فروشگاه تلفن کنیم یک آمبولانس بفرستن.»

«باشه. تو اونها رو دیدی؟»

«گوش کن رفیق، من هیچی ندیدم، فهمیدی مرد؟»

«خیله خب، بیائین بلندش کنیم، لوده فردی! شما پاهاش رو بگیرین. سامیی، تو هم بیا کمک کن. من و پوینتز هم بازوهاش رو می‌گیریم.»

چوکر همانطور خونین افتاده بود و توی دلش می‌گفت: «مرده‌شور همه‌تون رو ببره...»

بعد احساس کرد با خشونت بلندش می‌کنند و فکر کرد که چه مصیبتی است آدم ناگهان آنقدر ضعیف بشود. او را به زور حمل می‌کردند و او همانطور فحش میداد و لعنت می‌فرستاد. یکی از آنها خندید و گفت: «یا مسیح مقدس، واقعاً که هیکل گنده‌ای داره.»

چوکر را به یک حیاط خلوت بردند و زیر سایبان خواباندند. آنجا خنک‌تر بود. در گوشه‌ای انبوهی از اشیاء و اوراق و بی‌مصرف به چشم می‌خورد: یک لاستیک کهنهٔ اتومبیل، انواع مختلف بطری‌های خالی، جعبه‌های بسته‌بندی شده، و یک تابلوی لعابی با حروف برجسته که جابجا لعابهایش ریخته و خطوطی مثل نقشهٔ جغرافیای سیارات دیگر بوجود آورده بود و بالاخره قاب خاک گرفتهٔ یک تختخواب. در ضمن بوی خاک و فضلهٔ مرغ هم می‌آمد.

از بیرون، از آن سوی هرم زرد رنگ آفتاب صدای همهمه می‌آمد. چوکر چشمهایش را باز کرد، طول بدنش را از زیر نظر گذراند و از یک جفت شست زشت پاهایش هم گذشت تا توانست پاهای زنان و مردانی را که با شلوارهای ژنده و جورابهای در رفته ایستاده بودند ببیند، مردی می‌گفت: «بزدلی کردن... از پشت...»

«آره، اما ببین این هم با دیگرون چکار کرده، مگه نه؟»

چوکر فکر کرد: «مرده‌شور این جعبه‌ها رو ببره، مرده‌شور همه‌شون رو ببره.»

یک پتوی کهنه روی چوکر انداخته بودند. پتو بوی عرق و خاک می‌داد، تا به حال شسته نشده بود، لک و پیس داشت و پاره و نخ در رفته بود. با انگشت‌های کلفت و چرکش پتوی کهنه را لمس کرد. جنس آن در بعضی از قسمتها ضخیم و در جاهایی که ساییده شده بود، نازک بود. چوکر به این نوع پتو عادت داشت.

چوکر سه بار ضربه خورده بود و هر سه بار از پشت. یکی در سرش، یکی میان شانه‌ها و یکی دیگر طرف راست بدنش. خونریزی بند آمده بود و درد شدید نبود. چوکر از میان دردی که انگار از دوردستها وجود داشت، با خودش فکر کرد که قبلاً هم چاقو خورده است اما نه به این شدت. حالا دراز کشیده، منتظر آمبولانس بود. خون روی صورت مسی رنگش خشک شده بود و سرش درد میکرد.

همهمه، گاه و بیگاه تبدیل به خنده‌هایی بلند می‌شد، که آن بیرون جایی دوردستها می‌ترکید. پاها روی زمین سخت حیاط در رفت و آمد بودند و صورتی شبیه به یک سگ قهوه‌ای رنگ که کلاهی پارچه‌ای روی سرش گذاشته باشد، ظاهر شد.

«حالت که خوبه چوکر؟ الان آمبولانس می‌رسه.»

«گورت رو...» صدای چوکر شکست.

صدا خنده‌کنان دور شد: «ای چوکر، ای چوکر.»

صدای دیگری گفت: «اون دارودسته خیلی وقت بود کمینش رو می‌کشیدن.»

«آره، ولی چوکر اهل چاقو نیست. همیشه از دستهاش استفاده می‌کنه.»

«خلاصه خیلی بد آورد.»

چوکر فکر کرد که، مرده‌شورشان ببرد. حالا احساس خستگی می‌کرد، انگشتان سخت و چنگک مانندش که به گیره‌های آهنی زنگ زده می‌مانست روی زمینهٔ چروکیدهٔ پتو به حرکت درآمدند...

او را از میان یک حیاط خیس و قیراندود می‌بردند. پنجره‌هایی که میله داشتند و تورهای سیمی محکمی رویشان را پوشانده بود مشرف به حیاط بودند. آنجا بوی داروی ضدعفونی کننده می‌داد و یک دسته کلید سنگین در دست قلاب شدهٔ نگهبان جرینگ جرینگ میکرد.

به اطاقی رسیدند که پر از قفسه بود و قفسه‌ها پر از پتو بودند. نگهبان گفت: «دوتاش را بردار عوضی.» و چوکر شروع کرد به گشتن در میان انبوه پتوها تا کلفت‌ترین و گرمترین‌شان را پیدا کند، اما نگهبان که صورتش شبیه به سگ بود و یک کلاه پارچه‌ای کهنه به سر داشت خندید، او را به کناری هول داد و دوتا پتو را که دم دست بود برداشت و به طرف او پرت کرد. پتوها چرک و بویناک بودند و میان تاخوردگی‌هاشان شپش‌ها دسته‌دسته مثل سربازانی که در کمین باشند، منتظر حمله بودند.

«یالله، یالله، خیال کردی من انقدر وقت دارم که تلف کنم؟»

چوکر گفت: «آخه سرده مرد، سرده...»

اما اینها را به نگهبان نمی‌گفت. شش سالش بود و برادرش ویلی که یک سال از او بزرگتر بود و توی آن تخت تنگ و باریک و گود رفته با هم شریکی می‌خوابیدند، غلطی زد و چرخید و پتوی پنبه‌ای نازک را از روی چوکر کشید. از بیرون، باران به پنجره‌هایی که با مقوا پوشیده شده بودند می‌کوبید و باد از میان درزها و شکافهای پنجره تو می‌آمد، زوزه‌اش مثل نفس‌های پیرمردی بود که مرض آسم داشته باشد.

«نه پسر، هی ویلی، عوضی... تو همهٔ پتو رو روی خودت کشیدی.»

«چکار کنم پسر، سرده.»

«پس من چی؟» چوکر ناله کرد.

«منم سردمه پسر، سردمه.»

بچه‌ها، زیر پتو، مثل قطعات بی‌شکلی که در یک بازی کودکانه به هم می‌چسبانند تا شکل مشخصی بوجود آید، به یکدیگر چسبیدند و در آغوش هم قرار گرفتند...

موهای زبر زن که بوی روغن مانند می‌داد، توی دهانش رفته بود. روی بالش لکه‌های بزرگ و سیاهی که جای سر بود و روژلب مالیده شده که به زخم جوش نخورده‌ای می‌مانست به چشم می‌خورد.

زن در خواب و بیداری می‌گفت: «دیدی؟ دیدی؟ چی بهت گفتم؟» بدنش زیر پتو مرطوب و عرق‌آلود بود و پتو بوی عطر ارزان قیمت، پودر، ادرار و فضلهٔ مرغ می‌داد.

پردهٔ رنگ و رورفته با نسیم داغ تکان می‌خورد و انگار به او اشاره می‌کرد. زن غرغرکنان زیر پتو غلطی زد و چوکر نشست. صدای عذاب‌آور فنرهای تختخواب، بچه را که توی یک لگن حلبی، روی زمین خوابیده بود بیدار کرد. بچه

بقیه در صفحهٔ ۷

مسایل جبهه متحد...

اعماق تمدن اصیل و باستانی که نیروی حیاتی خود را به رغم قرنها استثمار استعماری حفظ کرده بود، برخاست. در آموزش گاندی، عناصر فراوانی بود که با آرمانهای کمونیسم علمی مغایرت داشت و با متداولترین مفاهیم پیشرفت و ترقی در قرن بیستم متفاوت بود. گاندی در عصر انقلاب تکنولوژیک و صنعت گستری، حکم بر محکومیت ماشین می داد، علیه بذرافشانی تمدن اروپا که اهریمنیش می خواند در خاک هند فریاد اعتراض سر میداد و مردم را به بازگشت از عصر سیاه شهرهای بزرگ، حرص و آز و تکنولوژی امروزین به زندگی ساده جماعات روستایی، به اقتصاد بسته و خودکفای اشتراکی مبتنی بر خیش و چرخ ریسندگی، متکی بر آمیزه زراعت و صنایع خانگی فرا می خواند. گاندی در عصر گسترش جهان‌بینی علمی ماتریالیستی در جنبش اجتماعی و ملی، اصول دینی را شالوده هرگونه مبارزه اجتماعی و ملی اعلام میکرد و گامهای مذهبی را در بطن جزء جزء برنامه اجتماعی و سیاسی خود می نشاند. در دوره مبارزه توده ای انقلابی که پس از جنگ اول جهانی و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سراسر جهان را فرا گرفت، گاندی شعار کمال اخلاقی فرد را عرضه می کرد و آنرا سرچشمه نیرویی می شمرد که بزعم او مشکل گشای مسائل اجتماعی هند بود. در بحبوحه وخامت بیسابقه و بسط مبارزه طبقاتی، گاندی اندیشه صلح طبقاتی و امحاء نابرابری اجتماعی از راه برقراری روابط قیمومیت میان طبقات ممتاز و ستمدیده را موعظه می کرد. هنگامی که حیات سیاسی کشور سرشار از اشکال افراطی مبارزه طبقاتی و ملی بود، به سرعت خصلت بنیادی به خود می گرفت، گاندی پرچم آرمانهای عدم خشونت، عشق به دشمن و ضرورت بازآموزی اخلاقی او از طریق ایثار بی حد و حصر مردم پای دربند را می افراشت.

ارزیابی سیاسی نقش گاندیسم بسیار دشوارتر بود، زیرا گاندی هم متفکری تخیلی بود که سنتهای دهقانان پدرسالار هند را جذب کرده بود و هم سیاستمدار هشیار و با ذکاوتی که فعالیت خود را با رهبری بورژوایی کنگره ملی هند مرتبط ساخته و در واقع در رأس این حزب سیاسی بورژوایی قرار گرفته بود. این دو وجه مختلف فعالیت گاندی، این دو تصویر متفاوت گاندیسم در عین حال که بی نهایت متضاد بودند، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. به همین دلیل بود که گاندی چنین نقش برجسته ای در جنبش آزادیبخش هند ایفا کرد.

آمیزش فلسفه کهنه قرون وسطایی گاندی با روشهای رفورمیستی ملی رهبری کنگره ملی هند، درک اهمیت واقعی گاندیسم برای جنبش آزادیبخش کشور را برای آن دسته از رهبران سیاسی انقلابی که به جنبش کمونیستی تمایل داشتند، دشوارتر می ساخت.

اعتلای انقلابی، و کامیابی های کمینترن در نخستین سالهای فعالیت خود، گروه وسیعی از انقلابیون (بویژه از کشورهای مستعمره) را جلب جنبش کمونیستی کرد که از آموزش نظری و عملی بهره کافی نداشتند. آنها ناشکیبایی انقلابی از خود نشان می دادند و طبعا می خواستند انقلاب سوسیالیستی را هرچه سریعتر به ثمر برسانند و در این میان گاه شرایط تاریخی و لزوم کار منظم و توانفرسا بمنظور آماده کردن توده ها و بردن سوسیالیسم به میان آنها را از یاد می بردند. شور و شوق چپ گرایانشان در طرز تلقی آنها از جنبش آزادیبخش ملی نیز آشکار می شد. اما این امر در مرحله اولیه، تأثیر جدی بر فعالیت کمینترن نداشت زیرا رهبری جنبش کمونیستی و کمینترن با لنین بود که پیگیرانه با هرگونه انحراف مخالفت می ورزید.

مبارزه کمینترن علیه نظرات چپ گرایانه سکتاریستی م.ن.روی

در کنگره دوم کمینترن که برای اولین بار به بحث درباره مسائل مستعمراتی و ملی پرداخت، لنین به مخالفت با نظرات کمونیست هندی م. ن. روی برخاست. لنین از اندیشه وحدت کلیه نیروهای ضد امپریالیست و لزوم حمایت فعالانه از جنبش بورژوا ـ دمکراتیک ملی دفاع می کرد. روی برعکس، بغلط فرض می کرد که گویا تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی میان بورژوازی، کارگران و دهقانان امکان تشکیل جبهه متحد این طبقات در مبارزه آزادیبخش ملی ضد امپریالیستی را منتفی می سازد. او رشد و پختگی طبقه کارگر (هند) را پربها می داد و مبارزه علیه رهبری بورژوایی ناسیونالیست جنبش ضد امپریالیستی را تبلیغ می کرد. روی با اعتقاد به اینکه این رهبری آشکارا غیرانقلابی است، سازماندهی یک جنبش آزادیبخش مستقل به رهبری کمونیست ها را تشویق می کرد.

نظرات روی نمونه انحراف چپ گرایانه سکتاریستی است. برنامه شبه انقلابی او به دلیل ضعف طبقه کارگر و جنبش کمونیستی هند نه تنها در دهه ۱۹۲۰ بلکه حتی سالهای بسیاری پس از آن هم غیرواقع بینانه بود.

مباحثه میان لنین و روی پیرامون مسائل تئوریک و مشخص جنبش آزادیبخش ملی، بخصوص جنبش ملی هند، دور می زد. گاندیسم، ارزیابی نقش و مقام آن در مبارزه ضد امپریالیستی از جمله این مسائل بود. روی در کتاب خاطرات خود ارزیابی لنین از فعالیت گاندی را شرح داده است. او می نویسد: "اختلاف اصلی بر سر نقش گاندی بود. لنین معتقد بود که گاندی در مقام الهام بخش و رهبر یک جنبش توده ای انقلابی است. من بر این باور بودم که او در مقام احیاءکننده سنن دینی و فرهنگی نمی تواند از لحاظ اجتماعی ارتجاعی نباشد، ولو از نظر سیاسی انقلابی باشد."

عملی ساختن پیشنهادهای لنین در رهنمودهایی که در کنگره دوم کمینترن مطرح شد و در تزهای مشهور او درباره مسائل ملی و مستعمراتی انعکاس یافت، با دشواریهای عینی و ذهنی قابل ملاحظه ای مواجه شد. مقام برجسته حزب کمونیست هند، س. گ. سردسای می نویسد که "م. ن. روی در آن زمان و تا سالها بعد برجسته ترین و آگاه ترین کمونیستهای هند در داخل و خارج کشور بود." روی به واسطه موقعیتش که در کمینترن مفسر و مروج اصلی تصمیمات کنگره دوم درباره هند بود. در عین حال، او حاضر نبود از نظراتش که در مباحثه با لنین از آنها دفاع کرده بود، دست بکشد. بنابراین، در سالهایی که کمینترن دیدگاه لنین را مشخصا می پذیرفت، موضع روی این بود که کارپایه کمینترن را تا سرحد امکان با نظرات خود آشتی دهد و از سوی دیگر بکوشد موضع کمینترن را تحت نفوذ خود درآورد. او در توهمات خود درباره نقش بورژوازی ملی و گاندیسم در جنبش آزادیبخش تنها نبود: هر از چندی طرفدارانی در جنبش کمونیستی نوخاسته هند و در کمینترن می یافت. این امر تا اندازه ای این واقعیت را توضیح می دهد که چرا فعالیتهای جنبش کمونیستی نوپای هند و برخی کشورهای دیگر خاور همیشه با مشی استراتژیک کنگره دوم کمینترن وفق نمی داد.

نخستین کوشش در جهت تشکیل حزب کمونیست هند در سال ۱۹۲۰ بعمل آمد. در سال ۱۹۲۱ کمونیست ها فراخوانی را خطاب به سی و ششمین اجلاس سالانه کنگره ملی هند در احمدآباد صادر کردند. آنها در این سند تأیید کردند که کنگره می تواند نقش رهبری را در جنبش استقلال ایفا کند و در عین حال تأکید کردند که کنگره برای اینکه حمایت تمامی مردم را جلب کند باید مطالبات اتحادیه های کارگری و انجمنهای دهقانی را در برنامه خود بگنجاند. هدف فراخوان کمونیستها این بود که جنبش عدم همکاری را درست در لحظه ای که می رفت تا وارد مرحله تعیین کننده خود، یعنی مرحله امتناع جمعی دهقانان از پرداخت مالیات به مقامات استعماری بریتانیا، شود، گسترش دهند. کنگره به این فراخوان پاسخی نداد، زیرا قصد آنرا نداشت تا جبهه مبارزه آزادیبخش را گسترش دهد و مطالبات زحمتکشان را برآورده سازد.

یک سال بعد، هنگامی که کنگره برای اجلاس همیشگی خود، در پی شکست جنبش ملی در گایا اجتماع کرد، کمونیستهای هند باز هم فراخوان دیگری را خطاب به کنگره صادر کردند. این فراخوان که توسط م. ن. روی نوشته و در ارگان کمونیستهای هند، پیشاهنگ، منتشر شده بود، در میان نمایندگان کنگره توزیع شد. برنامه پیشنهادی کمونیستها علاوه بر مطالبات مربوط به استقلال کامل کشور، محو بزرگ مالکی، ملی کردن کلیه بنگاه های عمومی، سهیم شدن کارگران در سود بنگاه ها و تسلیح خلق برای دفاع از آزادی ملی را طلب می کرد.

این برنامه نمی توانست مورد پذیرش کنگره واقع شود و نمی توانست شالوده ای باشد برای همکاری کمونیستهای هند و سازمان بورژوایی ضد امپریالیستی که در مبارزه علیه سلطه بریتانیا در میان توده های وسیع مردم نفوذ سیاسی تقریبا مطلق داشت. ارائه مطالبات اجتماعی حداکثر زحمتکشان که از محدوده انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک در آن زمان فراتر می رفت، زمانی که هند نه حزب مارکسیست ـ لنینیست متنفذی داشت و نه جنبش کارگری مستقل، زمانی که تأمین سرکردگی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی غیرممکن بود، صرفا تضادهای درون جبهه ملی ضد امپریالیستی را بطور مصنوعی تشدید می کرد و دامن می زد و گروه کوچک کمونیستها را به انزوا می کشاند. روی مشی خود را درباره دو جنبش آزادیبخش مختلف دنبال می کرد و امکان نزدیکی آن دو را بر اساس اشتراک منافع معینی رد می کرد. بنابراین هرگونه اشاره به همکاری با کنگره در واقع به این معنی بود که از کنگره خواسته شود تا مواضع کمونیست ها را بپذیرد. و از آنجا که این امر تعلیق به محال بود، برای کمونیستها فقط این می ماند که ماهیت ارتجاعی کنگره را افشاء کنند. این مشی زیر نفوذ ایدئولوژیک روی بود که معتقد بود پیشاهنگ کمونیست باید از همان ابتدا در رأس جنبش ملی قرار بگیرد.

در میان مدارکی که در محاکمه کمونیستها در سال ۱۹۲۴ در کانپور برجستگی خاص داشت، نامه روی به س. ا. دانج بود. روی در این نامه اعتراف می کند که حتی انتظار نداشته کنگره برنامه اش را بپذیرد و اینکه هدف از ارائه برنامه این بود که ناتوانی کنگره را در حمایت از مطالبات انقلابی نشان دهد و بدین طریق مطلقا آشکار سازد که حزب توده ای نوینی با رهبری و برنامه خاص خود باید ایجاد شود.

روی مواضع خود را در اثرش به نام تحول هند از لحاظ تئوریک مستدل ساخت. تلقی روی و حامیانش از جنبش آزادیبخش ملی هند و گاندیسم همچنین در یک سلسله مقالات منتشره در نشریات (برخی از این مقاله ها را همسر روی، اولین روی نوشت) و در کتاب یکسال عدم همکاری نوشته روی و همسرش منعکس شده است.

روی که به رشد سرمایه داری در هند پر بها می داد، مدعی بود که انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک دیگر در این کشور در دستور کار قرار ندارد. بورژوازی ملی در موقعیتی نیست که بتواند جنبش آزادیبخش را رهبری کند، هرچند که در اتحاد با توده ها و تکیه بر آنها جهت مبارزه موفقیت آمیز علیه استعمارگران بریتانیا ذینفع است. هراس بورژوازی ملی از روحیه انقلابی توده ها آنرا به بی تصمیمی، تزلزل و خیانت به منافع ملی محکوم می سازد.

او از این مواضع به گاندیسم می نگریست و آنرا نماینده ایدئولوژی بورژوازی، که ایدئولوژی خرده بورژوازی توصیف می کرد. اما او بر اساس این برداشت خود که جنبش ملی خصلت بورژوا ـ دمکراتیک ندارد، چون علیه سرمایه داری خارجی مبارزه می کند و نه علیه فئودالیسم، هیچ اهمیت انقلابی برای خرده ـ بورژوازی که احساسات و منافعش با گاندیسم پیوند ارگانیک داشت، قائل نبود. روی معتقد بود که گاندیسم و خرده بورژوازی سرنوشت خود را با ارتجاع گره زده اند و نه با مبارزه آزادیبخش ملی و اینکه آنها حتی بیش از بورژوازی ملی از جنبش انقلابی ملی فاصله می گیرند. او در سال ۱۹۲۳ نوشت: "خرده ـ بورژوازی ارتجاعی و ورشکسته در سیاست ... خیلی مشتاق بود خود را از نفوذ خطرناک عامل انقلابی جنبش ملی، یعنی، بورژوازی مترقی و پرولتاریای مبارزجو، برهاند."

معلوم نیست چه چیزی باعث شد تا او این ارزیابی را از نقش خرده بورژوازی در جنبش ملی به عمل آورد. شاید دلیلش این بود که به خصلت عینا انقلابی آرمانهای تخیلی دهقانان اعتقاد نداشت و درک نمیکرد که گاه اتفاق می افتد که اندیشه های محافظه کارانه دهقانان در شرایط خاص یک کشور زراعتی که تحت ستم استعمارگران و اربابان فئودال است از امکانات انقلابی قابل ملاحظه ای برخوردار می شود و اینکه این اندیشه ها به هر حال از مفاهیم سنتی بورژوایی، دمکراتیک ترند، هر چند که این مفاهیم بی تردید از ایده های نوین اجتماعی بورژوایی و نه از گذشته محکوم اما جان سخت نشأت گرفته اند. به هر صورت تشخیص روی مبنی بر خرده بورژوایی بودن ماهیت گاندیسم مانع از آن نمی شد که او آنرا نه تنها با بورژوازی، بلکه همچنین با ارتجاع فئودالی "پیوند" دهد و آنرا "حادترین و نومیدانه ترین عارضه نیروهای ارتجاعی" نخواند. او با این کار فقط ناپختگی تئوریک و سیاسی خود را بروز می داد.

روی جنبه های ضد سرمایه داری ایدئولوژی گاندیسم را ناشی از تمایل پیروان آن به فئودالیسم می دانست و نه دمکراتیسم، و صداقت آرمانهای بشردوستانه گاندی را مورد تردید قرار می داد و با این کار عینی را با ذهنی و طرحهای تخیلی دگرگونی اجتماعی را با برنامه مشخص عمل سیاسی درهم می آمیخت. روی می نویسد: "این غریزه نیرومند حفظ حقوق مالکیت بیش از هر چیز وابستگی طبقاتی گاندی را برغم خشم و خروش پرهیزکارانه او علیه ماتریالیسم فرومایه تمدن امروزین آشکار می سازد. بدیهی است که خصومت او با جامعه سرمایه داری انقلابی نیست، ارتجاعی است. او به تقدس مالکیت خصوصی ایمان دارد، اما می خواهد از تحول ناگزیر آن به سرمایه داری ممانعت کند." روی در نتیجه افراط در انتقاد از نظرات کهنه گاندی و مفاهیم تخیلی اجتماعی او، آنچه را که مد نظر بود نادیده می گرفت و آن این بود که گاندی با امپریالیسم استعمارگران و تسلط آنها بر هند قویا مخالفت می ورزید.

ادامه دارد

بقیه کمپلکس ...

اروپا در جنگ اول جهانی هدفهای ایالات متحده آمریکا را از ورود به عملیات جنگی ۱۹۱۷ برای زیردستانش چنین تشریح کرد: "پرشینگ بخاطر اروپایی‌ها به اروپا نیامده بلکه فقط بخاطر آمریکایی‌ها به این منطقه گام نهاده است، زیرا خط جبهه دفاع آمریکا از اروپا میگذرد، جز آمریکا همه چیز را از یاد ببرید."

امروز پس از ۶۰ سال، آنهایی که در آن سوی آتلانتیک می کوشند سلاحهای جدید هسته‌ای را با نام آن ژنرال جنگجو در اروپای باختری مستقر سازند، آشکارا از همان اندیشه‌ها الهام می‌گیرند. استقرار این سلاحها در اروپای غربی نه به تأمین امنیت اروپا بلکه قبل از هر چیز به هدفهای نظامی و سیاسی ایالات متحده آمریکا که شدیداً به زیان منافع واقعی ساکنان این کشورها و سراسر این قاره است، خدمت می کند. این اقدام گام جدیدی در راه توسعه مسابقه تسلیحاتی است که صرفاً به سود کمپلکس نظامی ـ صنعتی است و میلیاردها دلار به جیب آنها سرازیر می‌سازد. چنانکه برای اجرای این طرح ۵ میلیارد دلار هزینه پیش بینی شده است. روزنامه فرانسوی اکو در این باره با استناد به منابع خاطر نشان می‌سازد که استقرار ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ موشک اتمی در اروپا یک معامله طلایی برای صنایع آمریکا است. به عقیده روزنامه این چشم انداز برای زعمای آن سوی آتلانتیک آنقدر جذاب است که همه قوایشان را برای انعقاد این معامله جدید و افسانه‌ای ترین برانگیخته است.

اتحاد انحصارات و دار و دسته نظامی در درون دستگاه دولتی مضمون اساسی کمپلکس نظامی ـ صنعتی است. کمپلکس نظامی ـ صنعتی پدیده‌ای اجتماعی است که با مرحله کنونی رشد سیستم سرمایه‌داری پیوند نزدیک دارد و جنبه‌های اساسی میلیتاریسم معاصر را نشان می‌دهد. انحصارات و دار و دسته نظامی هسته کمپلکس نظامی ـ صنعتی را تشکیل می‌دهند.

در حقیقت، کمپلکس نظامی ـ صنعتی و گروههای مربوط به آن یک "منظومه" را تشکیل می‌دهند. گروههای وابسته به این منظومه عبارتند از: اعضای پارلمان با گرایش‌های نظامی، سیاستمداران افراطی راست، تئوری ـ پردازان متخصص در روابط بین المللی، شبکه‌ای از مراکز پژوهش‌های علمی، رهبران مرتجع سندیکاها و رسانه‌های گروهی بورژوایی:

قدرت وسیع کمپلکس نظامی ـ صنعتی ایالات متحده قبل از هر چیز محصول سمت ـ گیری سیاسی بخش مهمی از محافل رهبری آمریکا بر اساس رفتار "از موضع قدرت" است. این محافل برتری نظامی بر اتحاد شوروی و سایر اعضای پیمان ورشو را هدف خود قرار داده‌اند. حتی از ناکامی ماجراجویی ایالات متحده آمریکا در ویتنام برای توسعه مواضع کمپلکس نظامی ـ صنعتی در سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی استفاده شده است. در ایالات متحده آمریکا غالباً این سخنان بگوش میرسد که "ملاحظات سیاسی" مانع از فعالیت ژنرال ـ های پنتاگون در ویتنام و پیروزی آمریکا در آنجا شده است. از این رو اصرار دارند که در مسایل سیاست نظامی اختیار امور به دست رهبران نظامی سپرده شود.

فعالیت نیروهای ضد تشنج زدایی مخصوصاً در کارزار تبلیغاتی ایالات متحده آمریکا علیه تصویب قرارداد محدود کردن تسلیحات استراتژیک تعرضی (سالت ۲) بچشم می‌خورد، کارزاری که برخی سناتورها آشکارا به عنوان سخنگوی کمپلکس نظامی ـ صنعتی دولت را به تفویض اعتبارات بیشتر برای مسابقه تسلیحاتی تشویق میکنند. سناتور پ. تسونگاس در بحث راجع به موضع کمپلکس نظامی ـ صنعتی آمریکا گفته است: "آنها دست به حیله وقیحانه‌ای زده‌اند: تسلیحات جدید در عوض کنترل تسلیحات".

با اینکه ایالات متحده آمریکا کشوری است که در آن کمپلکس نظامی ـ صنعتی سابقه دیرین دارد و در حال حاضر با دامنه بی سابقه‌ای روبرو است، تنها منحصر به این کشور نیست. چنانکه در آلمان باختری اتحاد نیرومندی بین میلیتاریست‌ها و خداوندان صنایع بزرگ جنگی ـ که هسته مرکزی آنرا کنسرسیوم‌های باواریا تشکیل می‌دهند، ـ وجود دارد، اتحادی که با همه ابتکارات واقع ـ گرایانه در سیاست دولتی و گرایشهای مربوط به تعمیق تشنج زدایی در اروپا مخالف است. محافل میلیتاریستی بریتانیا از مسابقه تسلیحاتی در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی فعالانه حمایت کرده و در متن باز ار مشترک طرح‌های خطرناکی را برای تشکیل گروه‌بندی جدید مجهز به سلاح‌های بالستیک هسته‌ای پیشنهاد می کنند. ژاپن به نوبه خود به فعالیت میلیتاریست‌های محلی و سازندگان سلاح‌ها که برخلاف قانون اساسی در زمینه ممنوعیت جنگ کشور را به توسعه‌طلبی سوق می‌دهند، روی خوش نشان می‌دهد.

در عصر ما نوع دیگری از میلیتاریسم وجود دارد که برای بشریت فوق العاده خطرناک است. سیاست حادثه‌جویانه رهبران چین در نظامی کردن تمامی کشور در این سمت حرکت می کند. این سیاست وقوع یک جنگ اتمی جهانی را با صدها میلیون کشته پیش بینی و استقبال می کند و با سیاست ارتجاعی ترین نیروهای امپریالیستی به ویژه با سیاست مخاطره ـ آمیز نظامی استعمار نو پیوند می یابد. تجاوز به ویتنام سوسیالیستی در بهار ۱۹۷۹ از طرح استیلاگرانه و خیانت آمیز رهبری فعلی چین در رانظار جهانیان پرده برداشت.

امروز انحصارات آمریکایی در پیوند با صنایع تسلیحاتی چنان نیروی قدرتمندی را تشکیل می‌دهند که در بیست سی سال اخیر سابقه نداشت. این امر پویایی تغییرات سرمایه انحصاری ایالات متحده را منعکس می‌سازد و گرایش به افزایش دائمی قدرت شرکتهای بالنسبه جوان را نشان می‌دهد که هموار هر توان و نیروی بیشتری می یابند و فعالیتشان بطور اساسی در قلمرو تولید سلاح های مدرن متمرکز می شود. این انحصارات نماینده صنایع فضایی، الکترونیک، اتمی و شاخه‌های جدیدی دیگرند که فعالیت شان در عمل معطوف به اجرای سفارشات پنتاگون است. اگر ما این صنایع را با صنایع جنگی دومین جنگ جهانی و نخستین دوره پس از جنگ مقایسه کنیم، خواهیم دید که امروز انحصارات صنایع جنگی گسترش وسیعی یافته دارای ساختار سازمانی کیفی جدیدی هستند و با وزارت دفاع و سایر ارگانیسم‌های دولتی واشنگتن روابط محکمی دارند. این انحصارات را باید منشاء گرایش ـ های تجاوزکارانه در سیاست بین المللی ایالات متحده دانست. فعالیت آنها ناگزیر با مسابقه تسلیحاتی، تشدید وخامت اوضاع جهان و تحریک برای رویارویی ها پیوند نزدیک دارد.

کنسرسیوم‌های صنایع جنگی پیشاهنگ روند گسترش سرمایه‌داری انحصاری دولتی در ایالات متحده هستند. لنین در گفتگو از ویژگیهای تولید تسلیحات نشان داد که معاملات در صنایع جنگی بدون پشتیبانی دولت نمی توانند وسیعاً گسترش یابند.

"هنگامی که سرمایه‌داران برای دفاع ملی یعنی برای دولت کار میکنند، ـ واضح است ـ مانند با سرمایه‌داری "ناب"، بلکه با گونه ویژه‌ای از اقتصاد ملی روبرو هستیم. سرمایه‌داری ناب تولید کالایی است. تولید کالایی، کار برای بازار آزاد و نامعلوم است. بنا براین، سرمایه‌ـ داری که برای دفاع ملی "کار میکند" به هیچ وجه برای بازار "کار نمی کند" بلکه بنا به سفارش دولت وحتی بیشتر اوقات با پولی که دولت به شکل اعتبار به او می دهد، کار می کند" (و. لنین آثار، ج ۲۵ ص ۶۷).

واقعاً در هیچ شاخه دیگر اقتصاد، شرکت مستقیم خزانه دولت تا به این اندازه آشکار نیست و منافع، تماسها و سودهای کارفرمایان خصوصی و دستگاه دولتی به اندازه چارچوب کمپلکس نظامی ـ صنعتی ایالات متحده آمیختگی نزدیک ندارند.

آیا انحصارات شاخه‌های غیرنظامی صنعت می توانند از دریافت فقط بخش ناچیزی از وجوه عظیم بودجه که کنسرسیوم‌های نظامی از آن سود می برند بخود ببالند؟ هنگامیکه در ۱۹۶۱ پرزیدنت آیزنهاور به مردم آمریکا گوشزد می کرد که از نفوذ ناموجه عمدی یا غیر عمدی کمپلکس نظامی ـ صنعتی بپرهیزند، بودجه نظامی ایالات متحده ۴۰ میلیارد دلار بود. در سال ۱۹۸۰، سهم بودجه پنتاگون به ۱۴۱/۲ میلیارد دلار یعنی به بیش از سه برابر افزایش یافت.

کمپلکس نظامی ـ صنعتی علاوه بر برخورداری از بودجه‌های مستقیم، میلیاردها دلار از کانال‌های دیگر دریافت می کند. بسیاری از طرح های نظامی فضایی از بودجه ناسا تأمین می شوند. اما بمب نوترونی در مؤسسات وابسته به وزارت نیرو شکل گرفته است.

بر این اساس تخمین مجموع مبالغی که صرف کمپلکس نظامی ـ صنعتی می شود بسیار دشوار است. کارشناسان آمریکایی ارقام مختلفی ذکر می کنند: این ارقام از نیم تا دو سوم بودجه فدرال در نوسان است. طبق آمار رسمی، سهم هزینه‌های نظامی در محصول ناخالص ملی ایالات متحده در سالهای اخیر کاهش یافته و از ۷ ـ ۵٪ تجاوز نمی کند. تحلیل ـ گران ذیصلاح آمریکایی که برای محاسبه هزینه‌های نظامی تنها به بودجه پنتاگون اکتفاء نمی کنند، سهم بودجه نظامی را ۱۰٪ تولید ناخالص ملی می دانند. البته این رقم صحیح تر است.

قریب ۸۵٪ سفارشات پنتاگون به صنایع فضایی، الکترونیک، صنایع هسته‌ای و کشتی سازی اختصاص دارد. در ۱۹۷۷ شرکت مک دونل داگلاس تولید کننده عمده پنتاگون ۲/۵ میلیارد دلار، لاکهید ایرکرافت ۱/۷ میلیارد دلار، یونایتد تکنولوژیز ۱/۶ میلیارد دلار سفارش دریافت کرده‌اند. کمپانی‌هایی چون نورتروپ، هاگزایرکرافت، بوئینگ، جنرال الکتریک، گرومن ایرکرافت انجرنیگ، راک ول اینترنشنال و جنرال داینامیک هر یک بیش از یک میلیارد دلار سفارش دریافت کرده‌اند. مؤسسات متعلق به این شرکت ها موشکهای هسته‌ای قاره‌پیمای "سه‌گانه" پنتاگون: موشک ـ های بالستیک قاره‌ای مستقر در ("مینت من")، موشکهای بالستیک مستقر در زیردریایی اتمی ("تریدنت") و بمب افکن‌های استراتژیک ("ب ۵۲") را می سازند. سودهای سازندگان سلاح ها ۲۰ تا ۳۰٪ بیشتر از سودهای کمپانی‌های تولید کننده کالاهای غیرنظامی است. گاهگاه گفته می شود که این سودها آنقدر رسواکننده است که حتی برای کمپلکس نظامی زیاد به نظر می رسد.

پول افریننده قدرت است. مدتهاست که این مسأله برای دنیای سرمایه‌داری بصورت یک قاعده در آمده است. قدرت مالی کمپلکس نظامی ـ صنعتی موجب افزایش قدرت و نفوذ وی در دولت آمریکا شده است. در سازمان اداری آیزنهاور بیش از ۶۰۰۰ افسر که ۲۰۰ نفرشان ژنرال و دریاسالار بودند و نیز بیش از ۱۳۰۰ سرهنگ در وزارتخانه‌های مختلف واشنگتن در پست های سیاسی مشغول فعالیت بودند که تعداد شان خیلی بیشتر از سیاستمداران حرفه‌ای بود! در مورد سازمان اداری کنونی ایالات متحده آمار مشابهی در دست نیست، اما به نظر می رسد که ژنرالها در "کانال قدرت" واشنگتن چندان زیاد نیستند. این مسأله برای کمپلکس نظامی ـ صنعتی بی اهمیت است (هرچند در سازمان اداری جیمی کارتر نظامیان شاغل پست های غیرنظامی دستگاه دولت همواره فزونی می‌ـ یابند). مسأله مهم این است که در ایالات متحده آمریکا مکانیسم بسیار مؤثری وجود دارد که از هدف های کمپلکس نظامی ـ صنعتی دفاع و جانبداری کرده و آنها را به مرحله عمل در می آورد.

بنظر می رسد که اعضای کنگره آمریکا در میان مدافعان منافع کمپلکس نظامی ـ صنعتی از همه صمیمی ترند. ملوین لرد وزیر دفاع پیشین ایالات متحده در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشت که کنگره از هر تقاضای مهم نمایندگان صنایع جنگی کاملا پشتیبانی می کند. در شورای امنیت ملی، این ارگان عالی سیاسی ـ نظامی در پیشگاه ریاست جمهوری آخرین حرف با رهبران محافل نظامی است. هرچند دپارتمان دولتی از کاهش نقش خود در سیاست خارجی هشدار می دهد، به عکس پنتاگون از افزایش مداوم نقش خود در سیاست بین المللی که بوسیله سازمان اداری تبعیت میشود، شادمان است. بدیهی است که کمپلکس نظامی ـ صنعتی اهرم‌های مؤثری در دست دارد که به وی امکان میدهد، دولت را تحت تأثیر قرار دهد و در ماهیت تصمیمات کاخ سفید، کنگره و سازمانهای دولتی نه تنها در مسائل مربوط به سلاحها بلکه در وسیع ترین جنبه‌ـ های استراتژی نظامی و سیاست خارجی ایالات متحده اثر بگذارد.

بقیه داستان پتو

شروع کرد به گریه کردن و شیون فلزی اش هر لحظه بلند تر و بلند تر شد...

وقتیکه شیون بچه به اوج خود رسید، ناگهان قطع شد، صدای آژیر هم خاموش شد و چوکر چشمهایش را باز کرد. همهمه هنوز آن بیرون هرم آفتاب را می شکست و چوکر چند کت سفید را دید و لحظه‌ای بعد مأموران آمبولانس در حیاط خلوت بودند. سرش درد شدیدی داشت و زخم‌هایش ملتهب بود ند. صورتش مثل پارچه‌ای که بشویند و بعد بچلانند، غرق در عرق بود.

دستهایی بدنش را گشتند. یکی از پرستاران پرسید: "درد احساس می کنی؟" چوکر که ابروهایش را درهم کشیده بود، به چهره‌ای که سفید و صورتی بود نگاه کرد و گفت: "نه آقا."

روزنامه‌های کهنه‌ای که رویشان دراز کشیده بود، از خون اشباع شده بودند. یکی از پرستاران گفت: "زخم چاقو"، دیگری گفت: "بیرون زیاد خونریزی نداره"، "چند تا باند بذار رویش."

او میان زمین و آسمان بود و جمعیت پهلو به پهلویش حرکت میکرد. پشتش روی یک مشمع خنک قرار داشت. بعد برانکار را با سروصدا توی آمبولانس رفت، درها محکم به هم خوردند و تماشاگران از نظرها پنهان ماندند. آژیر شیون کرد و اوج گرفت تا از میان انبوه جمعیت راهی باز کند. آمبولانس که سرعت گرفت، چوکر لرزش آن را در بدنش احساس کرد. بعد انگشتان مرگبار لبه تاخورده روانداز را لمس کردند. ملحفه به سفیدی برف بود و پتو ضخیم و گرم و نو بود. چوکر بی حرکت ماند و به آژیر گوش سپرد ●

بقیه: درآستانهٔ تشکیل...

با آن‌که امید و اطمینان به انقلاب و کارگردانان آن در این یک سال و نیم در بخشی از مردم دچار تزلزل شده است، دولت آقای رجائی، به عنوان یک نیروی تازه‌نفس، از زمینهٔ روحی مساعدی برخوردار است. همهٔ نیروهای صدیق انقلابی وظیفهٔ خود می‌دانند که از این نخستین دولت دوران تثبیت نهادهای قانونی پس از انقلاب جانبداری کنند و در تسهیل کار آن بکوشند. در مقابل، بر عهدهٔ آقای رجائی و دولت ایشان است که از سر اخلاص خود را کارگزار مردم و امانتدار انقلاب بدانند، اصول قانون اساسی را صادقانه و بدون تبعیض در عمل بگذارند، همگان را در زندگی خصوصی و اجتماعی و سیاسی‌شان به یکسان از آزادیهای قانونی و امنیت برخوردار خواهند، و از تجاوز به حریم آزادیها از هر ناحیه‌ای که صورت گیرد به شدت جلوگیری کنند. با این شرط است که پیوند دولت با توده‌های مردم برقرار خواهد ماند و قدرت دولت، به نام مردم و به نیروی مردم، در اقصی نقاط ایران گسترش و نفاذ خواهد یافت. بیهوده نیست که در حکم نخست وزیری آقای رجائی، ضمن تأکید بر استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور، بر لزوم رعایت نص و مفاد قانون اساسی، استقرار امنیت و تأمین حقوق و آزادیهای افراد ملت توصیهٔ بلیغ به عمل آمده است و "دستیابی به وحدت و تفاهم بین نیروهای متعهد نسبت به انقلاب اسلامی ایران" نیز شرط ضروری کار اعلام شده است.

بی شک هیچکس، و بویژه خود آقای رجائی، از دشواری این وظایف سنگین در شرایط بسیار پیچیدهٔ کنونی در سطح ملی و بین‌المللی غافل نیست. از این رو باید از همکاری همهٔ نیروهایی که در داخل و خارج مرزهای ایران می‌توانند یاور دولت در کار این امر بزرگ باشند بهره جست. باید مراقب بود که مبادا پاره‌ای تعصبات مسلکی، یا دلبستگی به برخی اوهام و پیشداوریها، امنیت و استقلال کشور و دستاوردهای انقلاب ما را به مخاطره افکند. در پایان توفیق آقای رجائی را در تشکیل دولت مرکب از مردان بصیر و کارآمد انقلابی آرزومندیم.

مائوئیسم...

کردند. سوای این، وان هنگ ون و چانگ چون– چیاس، در اواخر ۱۹۷۴ و اوایل ۱۹۷۵، به اقدامات پنهانی برای تشکیل دولت مبادرت ورزیدند، آنها حتی فهرست نخست وزیر، وزرا و سفرا و غیره را تهیه کردند. اما این کوششها در نتیجه اقدامات چوئن لای شکست خورد.

پس از مرگ مائوتسه دون (۱۹۷۶) و به قدرت رسیدن هوا کوفنگ، "باند چهار نفری" توطئه‌ای را علیه هوا کوفنگ برای تصاحب قدرت در حزب و دولت سازمان دادند. آنها در نیمه دوم سپتامبر ۱۹۷۶، مسلح کردن پنهانی به اصطلاح داوطلبین خلقی را در شانگهای آغاز کردند. و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۶، چانگ چون– چیائو پیک ویژه‌ای به شانگهای فرستاد تا دستور شفاهی سازماندهی توطئهٔ مسلحانه را به هواداران خود برساند (۲).

علیرغم این واقعیت که پس از دستگیری "باند چهار نفری" رهبری "چپ روها" شکست خورد، و تصفیه هواداران آنها در چین آغاز شد، مبارزه میان این دو گروهبندی مائوئیستی در ایالات چین ادامه پیدا کرد. هواداران "باند چهار نفری" مخفی شدند. برخوردهای مسلحانه میان این دو گروهبندی مائوئیستی در نقاط مختلفی از کشور گزارش شده است.

بنا به گزارشات درج شده در مطبوعات تایپه، پایتخت تایوان، مخالفان هوا کوفنگ در این اواخر بسیار فعال شده‌اند. رهبران پکن در کوشش برای قلع و قمع مخالفان به شیوه کشتار جمعی متوسل شده‌اند: برای مثال، در ایالت سیان زی، هوا کوفنگ را متهم کرده‌اند که ۷۰۰ نفر از ۲ میلیون اعضاء حزب در این ایالت را به قتل رسانده است. مخالفین هوا کوفنگ در ایالت یاد شده تمام اعضاء حزب را به وحدت و کنار گذاشتن "خروشچف جدید" فراخوانده‌اند. هواداران "باند چهار نفری" فراکسیونی علیه هوا کوفنگ تشکیل داده‌اند.

بنا به گزارش هفته‌نامهٔ چین آزاد، چن چن– فن، فرمانده سابق ناحیه نظامی تزیاسی آشکارا به وجود نقشه‌ای برای تضعیف مرکز و تحکیم رهبری محلی اشاره کرده است. و بنا به گزارش ری گو– چین، کمیسر سیاسی سابق ناحیه نظامی کانتون، پیش از برگزاری کنفرانس امنیت تمام ایالات، روزانه به طور متوسط ۴ ۸ واقعه "ضد انقلابی" در ایالت گواندوم، گزارش می‌شده است. بیشتر این رویدادها سمت گیری ضد هوا کوفنگ داشته‌اند.

بنا به گزارشهای واصله از چین، در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۷، دادگاه خلق در کانتون ۲۸ نفر به اصطلاح ضد انقلابی را که متهم به دادن شعارهایی علیه هوا و ترویج عقاید ضد مائوئیستی بودند، به مجازاتهای مختلف، از اعدام تا دوره‌های متفاوت زندان، محکوم کرد. در ژوئیه ۱۹۷۷، سازمانهای متعددی برای مبارزه با هوا کوفنگ از طریق خرابکاری و قتل هواداران و نزدیکان او، در شانگهای شکل گرفتند... (۳)

سرشت اختلافات درون رهبری مائوئیستی چیست؟

تضاد میان دو گروهبندی مائوئیستی خصلت غیرآنتاگونیستی (آشتی پذیر) دارند زیرا این دو گروهبندی در مورد مسائل عمده کاملا با یکدیگر هم‌آوایند. اختلافات میان آنها در مقایسه با اصول اساسی و عمدهٔ ایدئولوژی و مشی مائوئیستی، به مسایل کوچک و فرعی مربوط می‌شود. وجه مشخصهٔ این تضادها این است که آنها در جریان یک مبارزه طولانی برای کسب قدرت میان دو گروهبندی درون رهبری مائوئیستی شکل گرفته‌اند و تشدید شده‌اند.

اختلاف اساسی میان این دو گروهبندی مائوئیستی بر سر چه مسأله‌ای است؟

"چپ روها"، به رهبری چیانگ چینگ، مبارزه طبقاتی را به مثابه عنصر عمده در تکامل اجتماعی معاصر جمهوری خلق چین مطلق می‌کنند، و از تمام کسانی که برای رشد نیروهای مولده اولویت قایل هستند، به عنوان "اکونومیست" و "رویزیونیست" انتقاد میکنند. گروه "پراگماتیستها" به رهبری چوئن لای، تکامل مبارزه طبقاتی و ادامهٔ انقلاب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه عامل تعیین کننده می‌پذیرند، اما آنرا مانعی در راه اولویت قایل شدن برای رشد نیروهای مولده نمیدانند و این سیاستی است که آنها در عمل پیاده کردند.

در حالیکه به عقیده "چپ روها" انگیزه‌های مادی به پیدایش عناصر سرمایه‌دار و بورژوا می‌انجامد، و از این رو آنها خود را مخالف این "حق بورژوایی" می‌خوانند، پراگماتیستها، بدون اینکه مطلقا با این نظر مخالفت کنند، در عمل انگیزه‌های مادی را برای پیشرفت اقتصادی چین تشویق می‌کنند.

در حالیکه "چپ روها" از اصل مائوئیستی "اتکاء به خود" دفاع می‌کنند و مخالف خریدهای کلان از سایر کشورها هستند، گروه پراگماتیستها تمام کوشش خود را برای مبادلات هرچه گسترده‌تر با غرب بکار میبرد.

اختلافات میان این دو گروهبندی همچنین در برخورد متفاوت آنها به روشنفکران و نقش آنها رخ می‌نماید.

وجه مشخصهٔ مبارزه داخلی میان گروهبندیهای مختلف درون رهبری مائوئیستی این است که این مبارزه به شکل پوشیده و پنهانی انجام می‌گیرد. هریک از گروهها، در مبارزه قدرت، گروه دیگر را به کوشش برای تصاحب قدرت و احیاء سرمایه‌داری متهم می‌کند.

تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت اینستکه هیچیک از این گروهبندیهای داخلی رهبری مائوئیستی بیانگر منافع زحمتکشان و مردم جمهوری خلق چین نمی‌باشند. مبارزه درونی در رهبری مائوئیستی نمایانگر انحطاط مائوئیسم در چین می‌باشد. این مبارزه نشان دهنده تعمیق بحران مائوئیسم است.

اختلافات درونی رهبری مائوئیستی در روند تکامل و تشدید خود، شکل ستیزه به خود می‌گیرد. و با تصفیه نمایندگان این یا آن گروه‌بندی رقیب همراه می‌شود. اما، این تصور نادرست است که رژیم مائوئیستی به طور خود بخود در نتیجهٔ تشدید بیشتر این تضادها نابود می‌شود. نابودی این رژیم تنها در نتیجه مبارزهٔ سازمان یافتهٔ زحمتکشان و مردم جمهوری خلق چین علیه خصلت ضد مارکسیستی ایدئولوژی و مشی رهبران پکن حاصل می‌شود.

"ادامه دارد"

یادداشتها:

۱– "تحلیل اخبار چین"، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۷

۲– "بولتن اطلاعاتی بنگاه هسین هوا"، ۱۷ مه ۱۹۷۷

۳– "هفته‌نامه چین آزاد"، شماره ۴۰، ۱۹ اکتبر ۱۹۷۷، صفحهٔ ۳

بقیه: درهفته گذشته

برضد جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج کشور، اوج نفاق افکنی در میان نیروهای راستین انقلاب که در حقیقت رکن اساسی صف فشردهٔ مقاومت در برابر توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع داخلی اند، تبلیغات و هجوم گسترده به اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم که یگانه سد سدید برای جلوگیری از صدور ضد انقلاب امپریالیسم به کشورهای تازه رهائی یافته در سراسر جهان است، تحریک دیوانه‌وار مردم به تعقیب و آزار چپ انقلابی و برانگیختن جنگ حیدری و نعمتی در میان آنان طیف وسیعی از توطئهٔ مشترک امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا و ارتجاع داخلی: سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ وابسته فئودالها، لیبرالها و... برضد جمهوری اسلامی و انقلاب خلقی ایران است.

ایالات متحدهٔ امریکا با پیروزی انقلاب در ایران و از دست دادن یکی از مهمترین مهره‌های خود در خلیج فارس مواضع دیرین غارتگرانهٔ خود را در سراسر منطقهٔ خاور نزدیک و میانه به شدت در خطر میبیند و از این رو از همان فردای پیروزی انقلاب ایران خواب و راحت بر فرمانروایان کاخ سفید و پنتاگون حرام شده است. زمامداران آمریکا ابتدا انتظار میکشیدند لیبرالها مشکل گشایشان در این امر خطیر گردند. البته با وجود افرادی چون امیرانتظامها، مهدیونها و علوی‌ها در پستهای حساس سیاسی و نظامی دولت موقت انتظار بیجائی نبود. اما با تصرف جاسوسخانهٔ آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام فروپاشی خزندهٔ انقلاب ایران و تبدیل آن به سرنوشت یونان، اسپانیا و پرتقال جایش را به ضربات ناگهانی داده است.

توطئهٔ عظیم طبس و کودتای نافرجام ۱۸ تیر از موارد بارز تبدیل راههای مسالمت آمیز درهم کوبیدن انقلاب به راههای خشونت آمیز است.

سرکوب انقلاب ایران که جزء لاینفک سیاست استراتژیک کارتلها، کنسرنها و کمپلکس نظامی– صنعتی امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکاست با تاکتیک انتخاباتی کارتر همزمان شده است.

هریک از سیه مهره‌های امپریالیسم آمریکا برای کسب افتخار در سرکوب انقلاب ایران و تمتع از مزایای آن ابتکار جهنمی‌شان را به کار گرفته‌اند.

اکنون آمریکا با به گردش درآوردن زرادخانهٔ عظیم جنگی خود در صدد حملهٔ مسلحانه به ایران است. روز حمله به نوشتهٔ مطبوعات آمریکا اواسط ماه اکتبر تعیین شده است. قرار است این عملیات مانند حمله طبس جنبهٔ محدود نداشته باشد. این حمله باید همزمان به وسیلهٔ همهٔ نیروهای مسلح ویژهٔ آمریکا در منطقه و مزدوران متمرکز در عراق و مصر صورت می‌گیرد. دستور تدارک این حمله بلافاصله پس از شکست عملیات خرابکارانهٔ طبس از سوی پرزیدنت کارتر صادر شد. بره‌سبزها از ماه ژوئن در ایالت نوادای آمریکا که به موقعیت جغرافیایی ایران شباهت دارد، مشغول آموزش و تمرین اند. پایگاههای اسرائیل، مصر، عمان، سومالی و کنیا به عنوان عقبگاه اساسی نیروی مسلح آمریکا انتخاب شده است. مثلث ضیاءالحق و ملک خالد و صدام حسین مرکز دیگر توطئه بر ضد انقلاب ایران است. پاکستان وعده داده است که یک سپاه ده هزار نفری در اختیار فرماندهی آمریکا بگذارد.

همانطور که اشاره شد. پرزیدنت کارتر از برنامهٔ استراتژیک امپریالیسم آمریکا در سرکوب انقلاب ایران به عنوان یک تاکتیک انتخاباتی به نفع خود استفاده کرده می‌خواهد با حمله به ایران پیش از انجام انتخابات "حیثیت!!!" خود را در کارزار انتخاباتی بالا ببرد. بدیهی است که شکست در این حمله برای شخص کارتر به معنای ناکامی قطعی در انتخابات است. به همین علت با جنون ویژهٔ درندگان امپریالیسم وارد کارزار شده است.

اما در این سو، ملتی بزرگ با عزمی راسخ ایستاده است که جبارترین رژیمهای جهان وابسته به امپریالیسم آمریکا را از پیش پا برداشته و در سودای یاری به نهضتهای رهایی بخش در مبارزه با امپریالیسم خونخوار جهانی است. این آرمان مردم قهرمان ایران که در شعارهای رهبر انقلاب شکل خود ویژه‌ای یافته، مستلزم بسیج هرچه بیشتر و آگاهانه‌تر است. این تمایل خود بخود معجزآفرین نیست، بلکه باید در مجرای صحیح به جوشش و غلیان درآید.

اکنون دستهایی در کار است که دانسته و ندانسته شور و هیجان مردم را به مسخره گرفته آنرا در بیراهه مخرج می‌کند و می‌خواهد با برانگیختن جنگ حیدری و نعمتی در میان نیروهای راستین انقلاب، برادران همرزم، همسنگر و همزندان مردم را دلزده و پراکنده سازد.

به همین علت دولت دائمی انقلاب که در این روزها وارد فعالیت عملی می‌شود از هم اکنون باید با روشن کردن دقایق کارهایی که می‌خواهد به نفع مردم و انقلاب انجام دهد، در بسیج آنها و برانگیختن اعتقاد و ایمان هر چه بیشترشان بکوشد و نگذارد، فتنه انگیزی نفاق افکنانه مردم را پراکنده سازد و به ضد انقلاب امکان ندهد که انقلاب مردم را بی‌دورنما و بی روزنهٔ امید جلوه دهند.

برنامهٔ روشن دولت به گفتهٔ رئیس جمهور بر اساس اصول قانون اساسی و حفظ حقوق فردی می‌تواند آن بخش از نیروهایی را که به وسوسهٔ ضد انقلاب با نظر تردید به اوضاع و احوال می‌نگرند، به خود جلب کند و خون تازه‌ای در بسیج مردم و تحرک عزم و اراده‌شان بدواند.